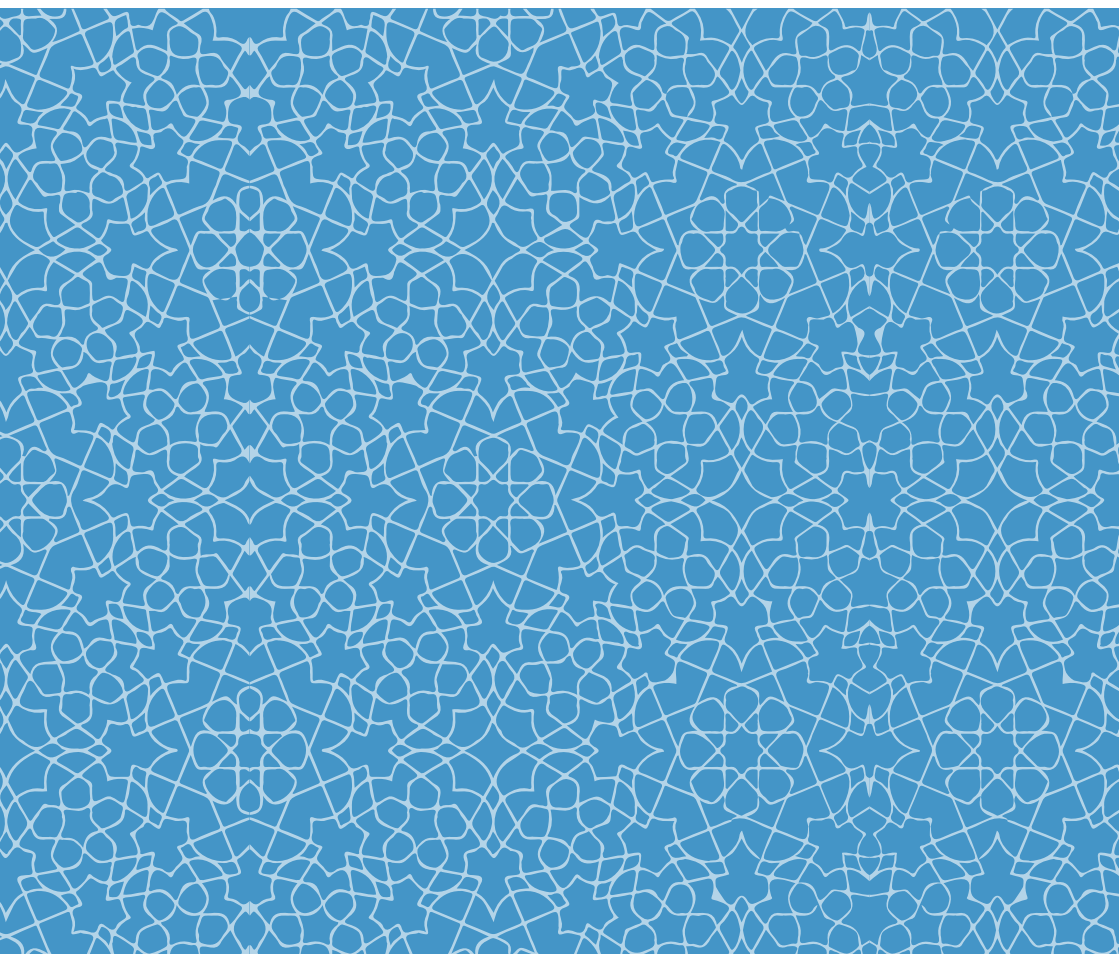




Iran

بازتاب جهانی
انقلاب اسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



عنوان اثر: بازتاب جهانی انقلاب اسلامی
نام صاحب اثر: حجت الاسلام والمسلمین دکتر احمد رهدار
تهیه و تنظیم: مرکز مطالعات قرارگاه دیپلماسی تربیتی بسیج فرهنگیان
گردآوری: زهرا خوش نظر، راضیه بیدرام، احمد صوفی، فاطمه طاهری بخش،
مریم نیک روش، امیر حسین خمیسی نسب، صادق کرامتی
ویراستاری: فاطمه عبدالکریمی، صادق کرامتی
صفحه آرا: محمود عرفانیان

بازتاب جهان انقلاب اسلام

تأثيرات انقلاب اسلامي به مثابه يك جريان در دنيا



مرکز مطالعات قرارگاه دیپلماسی تربیتی
بسیج فرهنگیان

۱۴۰۳



فهرست

مقدمه.....	۶
فصل اول: نقش انقلاب در جهان تشیع.....	۹
انقلاب اسلامی، انقلاب جهانی.....	۱۰
ویژگی‌های انقلاب اسلامی.....	۱۰
خداوند قادر مطلق یا خداوند دست بسته.....	۱۲
انقلاب دینی و دین انقلابی.....	۱۵
تبار مؤلفه مهم قدرت.....	۱۷
فراتر از فیزیک.....	۱۸
انقلاب متعهد به مظلومان جهان.....	۲۱
فقط ایران جرأت کرد.....	۲۱
خداوند با جماعت مهربان است؛ لازمه پیروزی وحدت است.....	۲۲
ملت مسلمان.....	۲۴
اختیارات رهبری.....	۲۴
فراتر از قانون.....	۲۶
جمهوری اسلامی و آفرینش تمدن اسلامی.....	۲۷
جنبشی از دل مکه اول بعثت.....	۳۵
و دست خدا با جماعت شیعه است.....	۳۷
نقش پدری.....	۴۰
نسبت جمهوری اسلامی با خواجه‌ها.....	۴۱

فصل دوم: بازتاب انقلاب اسلامی در جهان تسنن	۴۳
وضعیت جهان اسلام سنی پیش از انقلاب اسلامی ایران	۴۴
نظم سیاسی و اجتماعی در جهان اسلام سنی	۴۵
چالش‌های مفهوم خلافت	۴۵
تأثیر انقلاب اسلامی	۴۶
الغای خلافت	۴۶
سودای خلافت اردوغان	۴۷
فقراندیشه و ظهور داعش	۵۱
بی‌عملی در قبال فلسطین	۵۱
وحدت جهانی، معماری امام خمینی	۵۲
هویت بخشی به جهان تسنن	۵۴
فصل سوم: بازتاب جهانی انقلاب اسلامی در جهان غیرمسلمان	۵۹
مرگ خدا	۶۱
یا خدایی عرضه است یا نیست	۶۱
وامام آمد	۶۲
خدا آمد و ناخدارفت	۶۳
تقابل خمینیسم و لیبرالیسم	۶۴
جهان به میزان قرب خدای امام	۶۵
مسیحیت و اسلام	۶۷
من تفکرم در ماده مومیایی نیست	۷۱

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران با بینشی جدید و با تفکری نوین در صورتی پا به عرصه وجود گذاشت که از یک سو در مرز و بوم ایران حاکمیت متشرع از بین رفته بود و سیاست‌های اتخاذ شده کاملاً در تضاد با سیاست‌ها و احکام الهی بود و از طرفی ابر قدرتمندان و دیو سیرتان شرق و غرب بر هدم اسلام و مسلمین در سراسر دنیا کمر همت بسته بودند. اما انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت و ویژگی‌های منحصر به فرد خود و به عنوان تنها حرکت و اقدام استقلال طلبانه، بدون اتکا به قدرت‌های حاکم، وضعیت جدید را در نظام بین الملل پدید آورد که با هویت بخشی به ملت‌ها و احیای هویت دینی مسلمانان، ضمن فعال نمودن حرکت‌های مردمی موجود، زمینه بروز و ظهور نهضت‌های رهایی بخش را در پهنه عالم پدید آورد و عصر جدیدی را در دنیا نمایان ساخت.

لذا با پیروزی انقلاب اسلامی زمینه یک انقلاب جهانی فراهم شد که حمایت همه جانبه از مسلمانان و نهضت آزادی بخش، تهاجم به سران کفر جهانی و تداوم مبارزه آشتی ناپذیر با استکبار و برائت از مشرکین به انهای مختلف مبارزه را سنت لایتغیر خود می‌دانست.

همچنین انقلاب اسلامی ایران معیارها و ارزش‌های نوینی را به جهانیان عرضه داشت ملت‌ها به ویژه مسلمانان سراسر دنیا را مشعوف خود ساخت. و طبیعی است که چنین انقلابی با چنین قد و قامتی مراد و اسوه بسیاری از مردم دنیا و انقلاب‌های دیگر شود که تشعشع آن جرقه انقلاب‌های دیگر دنیا

(حدود صد انقلاب) پس از انقلاب اسلامی است.

امروزه دنیا مستقیم یا غیرمستقیم، مثبت یا منفی تحت تأثیر انقلاب اسلامی قرار گرفته و به التهاب درآمده و جهان را به هم ریخته است و عامل اصلی بروز بسیاری از تحولات جاری دنیا شده است. ایضاً تأثیر عمیقی بر روابط ابرقدرت‌ها، دولت‌ها، احزاب، ملت‌ها و جوامع مختلف مسلمان و افراد حقیقت طلب غیرمسلمان گردیده است. لذا عمق استراتژیک انقلاب اسلامی مستضعفین می‌باشد.

در طول سال‌های متمادی دشمنان اسلام برای هدم اسلام و مسلمین کوشیدند که هویت و عرق اسلامی‌شان را خرد و متزلزل کنند. وقتی انقلاب اسلامی سر از نهان در آورد، وقتی قامت برافراشته امام بزرگوار ما در منظر مردم مسلمان عالم پدیدار شد، همه احساس کردند یک هویت و یک اصالتی پیدا کرده‌اند. همین موجب شد در شرق و غرب دنیا نشانه‌های بیداری مسلمانان پدیدار گردد؛ ملت فلسطین بعد از ده‌ها سال ناکامی جان گرفت، جوانان دول عربی که بعد از شکست در سه جنگ که دولت‌هایشان با رژیم صهیونیستی داشتند و دل مرده و مأیوس شده بودند، دوباره روحیه گرفتند. مردم یمن بعد از پیروزی انقلاب قامت راست کردند و راه و رسم مبارزه را به تاسی از انقلاب ایران ادامه دادند، و نمود این مساله در این برهه از تاریخ به وضوح نمایان است که جوانان و ملت‌های غربی چطور برای صیانت از حق مردم فلسطین پاسداری می‌کنند و.....

انقلاب اسلامی ایران به سبب ظرفیت‌های درونی خود سبب بروز و ظهور اتفاقات خرد و وکلان در سراسر دنیا گشته است. در این فایل سعی شده است به بیان مسائل بنیادین درباره خود انقلاب اسلامی به مثابه موقوف تاریخی حرکت‌مان پرداخته شود، شناخت انقلاب اسلامی از این جهت برای ما مهم است که ما بدانیم چه داشته‌ها و ظرفیت‌هایی داریم، کجای حرکت کلان تاریخی‌مان ایستادیم و روی این ظرفیت دانشی چه مسیری را می‌توانیم برای آینده طراحی کنیم.

انقلاب اسلامی پرچمدار و سکاندار ظلم ستیزی در سراسر عالم است که پایگاه مستضعفین نیز می‌باشد. این انقلاب تاثیری در دنیا گذاشت که به دو عنوان عمده منقسم می‌گردد:

۱- بازتاب انقلاب اسلامی:

بازتاب‌های انقلاب اسلامی که منظور پیامدهایی است که روند انقلاب آن را به صورت عکس العمل عوامل و عناصر خود به وجود آورده است؛ به طوری که بدون طرح و برنامه خاصی بوده است. این انقلاب در اشل بین الملل قرار نیست با روش‌های معمول دنیا، انقلاب را به جایی و برای کسی صادر کند.

لکن موضوع این است که وقتی تفکر و درک اسلامی و بینشی نوین برای جمعی از مسلمین مطرح می‌گردد، به طور طبیعی همه اقطار عالم بنابر ظرفیت و موقعیت خود از آن درک و بینش استفاده خواهند نمود. لذا بازتاب انقلاب به نتیجه و آثار به جا مانده در بیرون از مرزهای کشور می‌پردازد و لزوماً نمی‌تواند حاصل برنامه ریزی و سیاست‌های اتخاذ شده باشد.

۲- صدور انقلاب:

صدور انقلاب دربرگیرنده مجموعه‌ای از سیاست‌ها استراتژی‌ها و شیوه‌های اتخاذی در بیرون از مرزها از طرف کارگزاران و عامل تاثیرگذار در آن می‌باشد که یک امری ارادی و چارچوب مند می‌باشد.

فصل اول:
نقش انقلاب
در جهان تشیع

انقلاب اسلامی، انقلاب جهانی

انقلاب اسلامی ایران به واسطه ظرفیت‌های درونی خود، سبب بروز و ظهور اتفاقات خرد و کلان در سراسر دنیا شده است. در این فایل، سعی شده است به بیان مسائل بنیادین درباره‌ی انقلاب اسلامی به مثابه یک مقطع تاریخی پرداخته شود. شناخت انقلاب اسلامی از این جهت برای ما مهم است که بدانیم چه داشته‌ها و ظرفیت‌هایی داریم، در کجای این حرکت ایستاده‌ایم و با این دانش، چه مسیری را می‌توانیم برای آینده طراحی کنیم.

ویژگی‌های انقلاب اسلامی

اولین ویژگی این است که انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی است. وقتی می‌گوییم انقلاب دینی، یعنی اینکه پایگاه معرفتی آن نسبت به جریان‌های غیردینی متعدد است. ما از همه ظرفیت‌های معرفتی که دیگر انسان‌ها در اختیار دارند، مثل عقل، تجربه، عرف و تاریخ، استفاده می‌کنیم. علاوه بر این‌ها، ما یک منبع معرفتی کلان، متقن، اصیل و دقیق به نام وحی نیز داریم. وحی تعارضی با عقل، علم، تاریخ و تجربه ندارد؛ بلکه به همه این‌ها بُعد می‌دهد. وحی، عقل را منور می‌کند؛ تجربه را خاص می‌سازد و تاریخ را قدسی می‌کند. ما وقتی می‌گوییم انقلاب اسلامی یک حکومت دینی است، به این معناست که در این انقلاب، قلمرو کنش در مقیاس دنیا تنها ارزیابی نمی‌شود و تک‌بعدی نیست. عمل آن متعلق به دو میدان یعنی دنیا و آخرت است، مانند سایر

ادیان، این انقلاب قرار نیست همه کارایی‌هایی که انجام می‌دهد را با منطق دنیایی توضیح دهد، برخی از کارهای انقلاب ما باید با منطق آخرت و برخی دیگر با منطق دنیایی و برخی نیز با منطق ترکیبی دنیا و آخرت قابل توجیه باشد. این تطابق، مانند همان وحی است که به ظرفیت‌های بشری ما بُعد می‌دهد، توجه به عالم آخرت به برخی از ظرفیت‌های دنیایی ما جهت می‌دهد و معنا می‌بخشد. شاید ما تمام ظرفیت‌های اعتقاد به آخرت را در داشته‌های دنیایی‌مان تحقق نیافته بدانیم، اما باور به آخرت، به‌طور قطع مسائل این دنیای ما را پیچیده‌تر و کلان‌تر می‌کند.

اگر بخواهیم مثالی بزنیم، انسان تیپیکال قرآن، که نامش مؤمن است، از اوصاف اصلی مؤمن قرآنی این است که: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ». وقتی قرآن می‌خواهد بگوید تمایزش با سایر کتاب‌ها چیست، می‌گوید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ». غیب ویژگی است که تنها مؤمنین به آن آگاهی دارند. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی، ما دو نوع غیب داریم:

۱. عالم غیب

۲. غیب عالم

غیب عالم را اهل دنیا و غیرمتدینین هم می‌توانند به آن معتقد باشند، به‌عنوان مثال، در کشورهای کمونیستی که الحاد وجود دارد، به غیب نیز اعتقاد دارند! روان‌شناسان در گفت‌وگوهای خود اشاره می‌کنند که این انسان دارای جنبه‌ای پنهانی است که همان غیب عالم است، اما عالم غیب، مخصوص مؤمنین است؛ تا مؤمن به خدا نشود، به عالم غیب ایمان نخواهد آورد. پرسش ما این است که آیا این وجه تمایز هم انسان تیپیکال قرآن و هم وجه تمایز خود قرآن قرار است به ساخت تمدن اسلامی کمک کند یا خیر؟ به عبارتی، اگر من به غیب معتقد باشم، آیا در هر دو صورت، وقتی به تمدن‌سازی می‌پردازم، یک مدل تمدن‌سازی را دنبال می‌کنم؟ قطعاً نه! به محض اینکه غیب را در ساخت تمدن به کار می‌گیرید، در واقع غیب را از مکنون خارج می‌کنید، آن را محصور در دنیای مشهود می‌سازید و از حالت غیبیت خارج می‌کنید. این باور

غیب چگونه می‌تواند ما را در امر تمدن‌سازی کمک کند؟ پاسخ پیچیده است، ولی فقط می‌گوییم که انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی است و دین، یکی از لوازمش این است که یک عالم یا عوالم دیگری را به این دنیا اضافه می‌کند، این افزودن، معانی خاصی را به همراه دارد، از جمله اینکه مسائل همین دنیای کنونی را پیچیده‌تر می‌کند. به‌عنوان مثال، ما هر روز نماز می‌خوانیم و در همان ابتدا سوره حمد آمده است: «الحمد لله رب العالمین». عالمین به معنای دنیا و آخرت نیست، بلکه خدا در روایات می‌فرماید که ۱۲ هزار عالم وجود دارد و کوچکترین و بسیط‌ترین این عوالم، عالم دنیاست. افرادی که دین ندارند، در واقع در ساحت کوچکترین عالم، خود را محدود کرده‌اند.

انقلابی که نامش انقلاب دینی است، نمی‌تواند کنش‌هایش محدود به همین ظرفیت دنیای کوچک باشد. آیت‌الله حائری می‌فرمایند: اگر میدان کنش ما قرار باشد همین دنیا باشد، باید به آن «طویله دنیا» بگوییم. اگر قرار است ما در طویله دنیا کنش کنیم، به عقل و وحی نیازی نداریم، اوج این قضیه آنجایی است که وقتی جدول نیازهای آقای مازلو را در نظر بگیریم، ایشان به‌عنوان یک روان‌شناس انسان‌گرا بیان کرده است که نیازهای انسان، تنها به خوراک، مسکن و شهوت خلاصه می‌شود. آقای صفایی حائری می‌فرمایند: که برای تأمین این نیازها به عقل و وحی نیاز نداریم. قضاوت‌هایی از این دست تنها می‌توانند انسان را به گونه‌ای طراحی کنند که بدون آموزش، خود را در بیابان با شناخت از نیازهای خود پیش ببرد. اما ما علاوه بر عقل، وحی داریم و همین موجب می‌شود که میدان تفکر ما فراتر از این عالم دنیا باشد. اگر بخواهیم از ساحت پیچیدگی و گذرگاه‌ها با افراد غیرمعتقد خارج از کشور صحبت کنیم، به‌سرعت به چالش می‌خوریم؛ زیرا این عوالم برایشان جدید است و چیزی نشنیده‌اند.

خداوند قادر مطلق یا خداوند دست بسته

ما دو باور دینی را باهم تکرار کنیم: یک: خداوند قادر مطلق است و در این مورد

تردیدی نداریم. مطلق بودن به معنای این است که خداوند هیچ‌گاه محدود نیست. وقتی در مقیاس دنیا به تحلیل خداوند می‌پردازیم، این تحلیل بخشی از نزاع‌های مشهور معتزله و اشاعره در قرون اولیه اسلامی بود. آن‌ها معتقد بودند که خداوند نمی‌تواند برخی کارها را انجام دهد. بسیاری از این ناتوانی‌ها به دلیل تحلیل دنیایی ما از مفهوم خداوند اتفاق می‌افتد. خداوند عالم‌های متعددی خلق کرده است و البته هیچ مانعی وجود ندارد که در منطق مناسبات این عالم‌ها، چیزی مانند «کوچک‌تر از بزرگ» قرار گیرد. مرحوم علامه جعفری نیز تحلیلی درباره مفهوم زمان دارند. برای مثال ما در حال صحبت با هم هستیم و ظاهراً حرف‌های همدیگر را می‌فهمیم، اما اگر به عنوان یک رئیس‌جمهور بگوییم که به زودی یک خبر خوش به شما می‌دهم! شما انتظار ندارید که من این خبر را در سال هشتم ریاست‌جمهوری‌ام اعلام کنم، حال اگر به عنوان یک زمین‌شناس بگوییم کوه تفتان به زودی منفجر خواهد شد و شما به دانش زمین‌شناسی آشنا باشید، می‌دانید که منظور من احتمالاً این است که این کوه سیصد سال دیگر منفجر می‌شود. در هر دو حالت، از یک واژه استفاده می‌کنیم ولی معانی بسیار متفاوتی دارند.

در دانش تاریخ وقتی می‌گویند قرن یعنی ۱۰۰ سال، اما وقتی در علم فقه وقتی می‌گویند «قرن»، به معنای ۳۰ سال است. به همین خاطر، اگر از یک فقیه بپرسید که آیا می‌توانیم کاربری یک قبرستان را تغییر دهیم اگر در آن مرده‌ای دفن نکرده باشیم؟ پاسخ او این خواهد بود «که اگر چیزی در این قبرستان برای یک قرن دفن نکرده‌اید، می‌توانید.» منظور او از «یک قرن» همان ۳۰ سال است؛ یعنی به اندازه‌ای که به لحاظ علمی بدن انسان کاملاً از بین می‌رود و این گودبرداری، تلقی نبش قبر و اهانت بر جسم مرده ندارد، همین کفایت می‌کند و هر دو نفر در مورد کلمه «قرن» می‌دانند چه می‌گویند و بر هیچ‌یک ایرادی نیست.

در قرآن وقتی وارد می‌شوید، با کلماتی مانند «یوم» و «یوم القیامه» روبه‌رو می‌شوید. این «یوم» به چه معناست؟ قرآن می‌گوید: «یعنی ألفین سنة»، یعنی پنجاه سال است که یک روز باشد. همین قرآن می‌فرماید که «من آسمان‌ها و

زمین را فی السئه الایام خلق کردم". حالا این "یوم" را در شش روز چگونه تعبیر کنیم؟ آیا می‌گوییم پنجاه هزار سال یا سیصد هزار سال طول کشیده است تا عالم را خلق کند؟ خدایی که می‌فرماید: "من وقتی چیزی را اراده کنم، فوراً خلق می‌شود"، نمی‌توانیم بگوییم که وقتی به منطق عوالم دیگر فکر می‌کنید، آن منطق لزوماً مدل منطق عوالم دنیایی نیست.

خداوند می‌تواند عالمی را با یک منطقی خلق کند که در آنجا بسیاری از مناسباتی که ما در این عالم به کار می‌بریم، رعایت نمی‌شود. ما با برخی از این مناسبات آشنا هستیم، مانند عالم رؤیا، عالم رؤیا یکی از آن دوازده هزار عالم خداست. بشر طولانی‌ترین خوابی که می‌بیند، هفت ثانیه است؛ ما گاهی اوقات از خواب بیدار می‌شویم و حس می‌کنیم که کل شب را در یک خواب بودیم، در حالی که این همه در کسری از ثانیه رخ می‌دهد. اخیراً برخی از این تجربیات خاص‌تر مکتوب شده‌اند، به عنوان مثال، در کتاب "سه دقیقه در قیامت"، فردی که سه دقیقه در کما بود، وقتی به هوش آمده، گفته است: "خدا شما را برگرداند، شما سه دقیقه رفته‌اید و آمده‌اید." او می‌پرسد: "چگونه ممکن است که در سه دقیقه، تمام عمر چند ساله‌ام را به تفصیل و ثانیه به ثانیه تجربه کرده باشم؟" این یعنی مفهوم سرعت در یک عالم دیگر کاملاً متفاوت است. در همین عالم دنیایی، اگر شما فرض کنید که روح یک فردی که هزار سال پیش زندگی کرده را احضار کرده‌اید، و به او بگویید که ما در اینجا تکنولوژی‌هایی داریم که می‌توانیم در همین لحظه با افرادی که در طرف دیگر زمین هستند، صحبت کنیم، و او ببیند که اینجا روز است و آنجا شب، به سختی باور خواهد کرد. اما ما اینها را تجربه کرده‌ایم.

منطق‌هایی که خداوند در عوالم مختلف قرار داده است، ممکن است یکسان نباشد. اگر شما در ظرف زمانی این عالم به دنبال منطق باشید، می‌گویید که خداوند نمی‌تواند محالات را انجام دهد! اما خود درک شما از محال، دنیایی است و در بقیه عوالم نیستید که ببینید آیا چیزی که در اینجا محال می‌دانید، در آنجا هم محال است یا خیر؟! حالا، اگر به معتزله فکر کنیم و بگوییم که خداوند

محالات را نمی‌تواند انجام دهد یا اگر به اشاعره بپردازیم و بگوییم که خداوند قادر مطلق است و می‌تواند انجام دهد، هر یک پاسخ خود را دارند. اما باید در نظر داشته باشید که وقتی به یک عالم یا عوالم دیگر معتقد می‌شوید، آن عالم روی فهم شما از مناسبات این عالم دنیایی تأثیر می‌گذارد و نگاه اخروی شما را تغییر می‌دهد.

انقلاب دینی و دین انقلابی

قرآن به ما می‌گوید: مؤمن مطلقاً چیزی به نام شکست ندارد. هر نتیجه‌ای که بر فعل مؤمن مترتب شود، مصداق "اهدنا الحسینین" است. اگر در جنگ کشته شوید، به حسن رسیدید و اسلام را پیروز کردید؛ و اگر شهید شوید، به فوز اکبر رسیدید. هر دو حالت برای شما پیروزی است. فقط دین می‌تواند مناسبات این دنیایی شما را این‌گونه معنا کند.

براساس این منطق، انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی است؛ یعنی تک‌ساحت نیست. دنیا دارد، آخرت دارد، تک منبع نیست. هم عقل دارد، هم وحی دارد، هم تجربه دارد، هم تاریخ دارد، هم عرف دارد و هم فؤاد دارد. انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی است که از فراخ‌ترین و مشترک‌ترین میدان بشریت بهره‌مند است؛ میدان فطرت. دین، پایگاهی است که این میدان را در اختیار انسان قرار می‌دهد.

دنیای غرب با همه یال و کوپالش، توانسته است انسان را فقط در دو لایه از ساحت‌های وجودیش تحلیل کند: انسان‌شناسی غرب هر انسان را یا در لایه طبعش و یا در لایه غریزه‌اش تحلیل کرده است: طبع، ساحت مشترک انسان، حیوان و جماد است. هم ما انسان‌ها طبع داریم، هم حیوانات و هم گیاهان و جمادات دارای طبع هستند. برای مثال، آقای کار راجرز که او نیز از روان‌شناسان انسان‌گرا است، هویت انسان و تطور آن را بر اساس مفهوم طبع انسانی سوار می‌کند و می‌گوید که هویت باید دائماً در دایره طبع باشد، اما در لایه‌های بالاتر نمی‌توان هویت را تعریف کرد؛ زیرا هویت بر اساس تمایزها تعیین می‌شود.

اگر دنیای غرب از لایه طبع یک لایه جلوتر بیاید و در لایه غریزه تحلیل کند، این غریزه نیز صفت مشترک انسان و حیوان است و نمی‌تواند به هویت انسانی کمک کند، اما دین، یک لایه سوم را معرفی می‌کند به نام فطرت و فطرت اختصاصی انسان، ساحت و ما به الامتیاز انسان است؛ این می‌تواند هویت انسانی تولید کند؛ هیچ روانشناس غربی، هیچ الگویی را برای حوزه تربیت که مبتنی بر پایگاه فطرت باشد را نمی‌تواند معرفی کند، چون تفکری که رابطه‌ش را با دین قطع کرده است و از دین سرچشمه نمی‌گیرد، نمی‌تواند در مورد فطرت سخنی بگوید؛ اگر منشور جهانی حقوق بشر غربی را مطالعه بکنید، در این منشور ادعا شده است که برآیند عقلانیت جمعی و تاریخی بشریت است، به این علت قاطع اعلام کردند که این منشور، منشور جهانی است، اما این منشور به درد جهان نمی‌خورد؛ به این دلیل که فطرت را در اختیار نداشته و نمی‌تواند قوانین عام بشری را تولید کند و در پایگاه مشترک همه بشر قرار بگیرد. منشور جهانی صرفاً یک سری ماده قانونی است؛ مثلاً اینکه انسان‌ها حق تعیین ازدواج یا اینکه انسان‌ها حق حیات دارند یا اینکه انسان‌ها حق تعیین سرنوشت دارند ولی آیا این قوانین توان مواجهه با تمامی تفکرات جهانی را دارد؟ شما فرض بگیرید که یک نفر از فرقه هندو در روز موعود دست بچه خودش را می‌گیرد که حسب باور مذهبیش آن را ببرد به درگاه خدای خودش و قربانی کند، این بچه می‌تواند طبق مواد منشور جهانی فریاد بزند که من حق حیات دارم؟! اگر بلی! پس پدر هم می‌تواند فریاد بزند که من طبق فلان ماده همین منشور حق تعیین مذهب دارم و مذهب به من دستور می‌دهد که شما را در این روز قربانی کنم؟! این منشور حق را به کدام می‌دهد؟ اما خداوند در قرآن می‌فرماید «هر چیزی که غیر از من صادر بشود شما در آن تقاطع و اختلاف می‌بینید، فقط آنچه که از جانب من آمده است و دارای اختلاف نیست» و انقلاب اسلامی نشأت گرفته از همین قوانین دینی است و دارای ساحت فطرت است و با توجه به همین ویژگی فراتر از دایره مذهب عمل می‌کند و توانایی این را دارد که با تمامی بشر به گفتگو بنشیند؛ در انقلاب اسلامی فقط شیعه حرف نمی‌زند بلکه فراتر

رفته و دارای بنیان مشترک ادیان، همان فطرت است؛ امام علیه السلام وقتی می‌فرماید «مستضعفین عالم در برابر مستکبرین عالم به پا بخیزید» این پیام را تمامی مظلومان و مستضعفین جهان دریافت می‌کنند. مثلاً در آمریکای لاتین کاسترو که رهبر آنها و کمونیست می‌گوید «وقتی آقای خمینی گفت مستضعفین عالم در برابر مستکبرین عالم به پاخیزید، احساس کردم من سربازی هستم در ذیل پرچم ایشان چون خودمان مستکبر نمی‌دانستیم و خودم و کشورم را در موقعیتی می‌دیدم که پنجه‌های استکبار غربی آمریکایی برگردن آنها فشار وارد می‌کند، و اگر قرار باشد من در دوگانه استضعاف و استکبار در یک جایی بایستم حتماً ذیل پرچم آقای خمینی، می‌ایستم.» وقتی می‌گویم انقلاب اسلامی یک انقلاب دینی است، یعنی انقلاب اسلامی تبار و تاریخ دارد، عقیم و نحیف نیست، بی‌بته نیست، یعنی حضرت آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم پیشینه دارد، چون ادیان تحطف و تفاوت ندارند همه از یک منبع سرچشمه گرفتند، در بین گفته‌های پیغمبران تناقض دیده نمی‌شود.

تبار مؤلفه مهم قدرت

قدرت ما نتیجه تبار ما است، تبار یکی از مؤلفه‌های قدرت است؛ هر جریانی را نگاه کنید وقتی می‌خواهد از مولفه‌های قدرتش نام ببرد، اگر تاریخ و تباری داشته باشد حتماً آن را ذکر می‌کند. مثلاً در رقابت‌ها و تبلیغ‌های اقتصادی وقتی می‌خواهد به شما بگوید که من اصیل هستم، می‌گوید که ۵۰ سال قدمت دارم پس تبار قدرت و اصالت می‌آورد.

یکی از مولفه‌های آزاد بودن، قدرت داشتن است؛ کشور ما سه سطح از آزادی را در سه دوره تاریخی تجربه کرده است:

۱. اولین سطح آزادی را ما در صفویه تجربه کردیم، در لایه حکومتی صفویه برای اولین بار بعد از ورود اسلام به ایران و قرن اول یک حکومتی در ایران آمد که از سیطره امپراتوری اسلامی سنی خارج شده بود و خودش، آقای خودش بود در این برهه زمانی حکومت آزاد بود ولی مردم آزاد نبودند.

۲. قاجاریه، در این برهه زمانی، عالمان دینی ما به دلیل زحماتی که علما در دوره صفویه کشیدند (مثل ریل اقتصادی که عالمان صفویه ایجاد کرده بودند)، در این دوره از یک استقلال نسبی برخوردار شدند، حتی برای پروژه‌های کلان خودشان مثل جهاد و جنگ با کشورهای بیگانه مثل شوروی و انگلستان احساس نیاز به حکومت نمی‌کردند و خودشان فتوا می‌دادند. پایگاه مردمی هم داشتند و مردم هم لبیک می‌گفتند و با پشتوانه مردم پایگاه اقتصادی هم داشتند و ظرفیت اقتصادیشان را هم به کمک مجاهدت و پروژه‌شان می‌بردند، با اینکه در این زمان علما آزاد شدند، اما مردم هنوز آزاد نیستند و در ذیل استبداد حاکمیت قرار دارند.

۳. در دوره جمهوری اسلامی مردم آزاد شدند و این مردم هستند که سرنوشت خودشان را تعیین می‌کنند و مردم هستند که آینده خودشان را می‌سازند؛ گاهی شبهات به این موضوع وارد می‌شود؛ مثلاً در انتخابات سال ۷۶ که رقابت بین آقای ناطق نوری و آقای خاتمی بود می‌گفتند «بنویسید خاتمی، بخوانید ناطق نوری» یعنی اینکه ای مردم! شما هرچی هم بنویسید حکومت تصمیم خودش را گرفته است و حکومت می‌خواهد از صندوق ناطق نوری بیرون بیاید، اما وقتی مردم نوشتند خاتمی و از صندوق هم خاتمی خوانده شد، یعنی آنچه را که مردم انتخاب می‌کنند، همان می‌شود؛ در نظام جمهوری اسلامی ایران مردم وقتی کسی را انتخاب بکنند، همان می‌شود، بر همین اساس، مهم‌ترین نظریه سیاسی که بعد از انقلاب تولید شده است، نظریه مردم سالاری دینی است؛ حکومت اگر مردمی نباشد، نظریه سیاسی خودش را هم به نام مردم تولید و برای مردم تولید نمی‌کند.

فراتر از فیزیک

این مردم سالاری غیر از مردم سالاری است که از یونان باستان تا اکنون در دنیای غرب درباره‌اش بحث شده است؛ در مقالات انگلیسی مردم سالاری دینی مفهومی غیر از دموکراسی معنا شده است؛ این افراد مردم سالاری دینی

را مفهومی می‌دانند که فراتر از یک ترکیب فیزیکی است، بلکه این مفهومی ذاتی است! یعنی ذات دین مردمی است و مردم به صورت ذاتی دیندار هستند و بر همین اساس برای آینده خودشان تصمیم می‌گیرند، لذا امام رحمه الله که در آن سخنرانی معروفش می‌فرماید «میزان رأی ملت است» و در ادامه می‌گوید «ملت اسلام را می‌خواهد» در ادبیات دینی ما هم این چنین است که ملت به معنی آیین است، در قرآن هم به این موضوع اشاره شده است. آنجا که می‌گوید «ملت ابراهیم» که یعنی «آیین ابراهیم» پس ملت و آیین در ادبیات دینی مایکی هستند و مفهوم مردم سالاری دینی نظریه‌ای کاملاً قرآنی است، حال اگر این نظریه را قبول نکنید که انقلاب اسلامی، یک انقلاب مردمی است، بی‌شک در تحلیل‌های بین‌المللی و تحلیل‌های جهانی دچار مشکل می‌شوید و نمی‌توانید در آنجا ماموریتتان و رسالتتان را به خوبی انجام دهید؛ به عنوان یک مثال می‌توان گفت، اوایل انقلاب جهادگران ما وارد کشور سودان شدند که در آن کار جهادی و زیر ساختی انجام دهند و شروع کردند به لوله‌کشی کردن، مدرسه ساختند و اقداماتی از این دست را انجام دادند، قبل از ما هم انگلیس‌ها آمده بودند و یک‌سری کارهایی را انجام دادند، آن‌ها هم مدرسه ساختند، ولی بین ما و آنها تفاوت زیادی وجود دارد، ما در نیت با هم متفاوت بودیم، جهادگران ما به آنجا رفتند که انقلاب‌مان را صادر کنند ولی آنها رفتند که استعمارشان را ایجاد کنند؛ آن‌ها مدرسه ساختند و تعدادی تیزهوش را به مدرسه بردند و بعد آنها را به لندن بردند و آموزش دادند که بتوانند در لایه‌های بالایی حکومت کشور قرار بگیرند و سیاست‌های استعماریشان را اجرا کنند، اما ما مدارس زیادی ساختیم و همه را آموزش دادیم و مفاهیم انقلاب‌مان را به آنها آموختیم که بتوانند به آزادی و استقلال برسند؛ ما در آن دوره حدود به حدود ۴۰۰ معلم ماهیانه حقوق می‌دادیم، معلم‌هایی که همه سودانی بودند و برای سودانیان دارند درس می‌دادند، اما ایده و فکر ما را تدریس می‌کردند.

ما برای اصلاح اجتماع دو مبنای دینی داریم که هر دو جزو اصول اقتضائی

هستند:

۱. مبنای اصلاح از بالا به پایین؛ از امام علی علیه السلام روایتی آمده است که می‌فرماید: «صورت مردمان سیرت حاکمان است» یعنی اگر شما سیرت حاکمان را درست کردید، صورت مردمانت هم درست می‌شود به همین دلیل ما معتقد هستیم که مسلمان‌ها بهترین انسان‌های روی کره زمین هستند و این خیرشان به این علت است که حاکمانشان بهترین هستند.

۲. مبنای از پایین به بالاست که شما باید اول مردم را درست کنید و بعد مردم حاکمانشان را درست کنند، این همان نظریه «عدول مؤمنین» است که مرحوم آیت الله مصباح رحمته الله علیه برای الگوی گزینش کارگزار در دولت اسلامی مطرح کرده بودند.

ما به لحاظ زیست سیاسی هردوی این الگوها را تجربه کردیم، برای مثال در همان دوران صفویه رویکرد اصلاح اجتماعی علما دینی ما از بالا به پایین بود، آن‌ها وارد دربار شدند و کارهایی مانند ریل‌گذاری وقف را انجام دادند که تا همین امروز برکاتش وجود دارد؛ در دوران قاجار، اما اکثر علماء رویکرد دوم را اتخاذ کردند؛ رویکرد از پایین به بالا بود و بر روی مردم سرمایه‌گذاری کردند. مثل قیام مشروطه که توسط مردم رخ داد. البته در زمان قاجار هم کسانی مانند سید جمال الدین اسدآبادی بودند که معتقد بودند اول باید دربار و حاکمیت درست شود تا مردم درست بشوند، پس به دربار پادشاهان کشورهای اسلامی می‌رفت و سعی می‌کرد شرایط را تغییر دهد. در اینجا بیان این نکته حائز اهمیت است که تشخیص اینکه کدام رویکرد اتخاذ شود، بستگی به شرایط زمان و مکان آن عالم دارد، بر همین اساس ما در جمهوری اسلامی ایران رویکرد ترکیبی را می‌بینیم؛ امام رحمته الله علیه حرکتش را با مردم آغاز کرد و در ادامه یک ساختار حکومتی ایجاد کرد که حاکم بر همان مردم باشد؛ امام رحمته الله علیه معتقد بودند که «حکومت می‌تواند قراردادهایی را که با مردم بسته است را به مصلحت ملغی کند.» مثلاً فرض کنید که حکومت به مردم یک تعداد زمین می‌دهد اما بعد از چند سال همین حکومت می‌گوید باید این زمین‌ها تخلیه شوند و می‌خواهیم اتوبان بسازیم! در اینجا حتی اگر آن تعداد مردم اعتراض کنند، حکومت این کار را

می‌کند؛ چرا که حکومت مسئول رفاه هزاران نفر است، نه ده نفر! پس الگوی امام رحمة الله علیه یک الگوی دوباره ترکیبی است پایه مردمی و ساختار حکومتی دارد.

انقلاب متعهد به مظلومان جهان

انقلاب ما یک انقلاب ضد استکباری است؛ انقلاب ما با مردم عهد بست که با تمام زورگویان عالم مبارزه کند و از مستضعفان و مظلومان عالم حمایت کند، پس شما نباید این جنبش‌هایی که علیه ظلم ایجاد شده است، به خصوص این جنبش‌های اسلامی را تصادفی تلقی کنید، چرا که تمامی این جنبش‌ها از منبع دین سرچشمه گرفته‌اند و طبق قاعده «نفی سبیل» دین این اجازه را به آنها داده است که علیه ظالم قیام کنند «لن يجعل الله للكافرين على المسلمين سبيلا» یعنی خداوند هیچ راه سلطه‌ای برای کفار بر مؤمنین قرار نداده است. در تمامی این جنبش‌ها، مردم آن کشور خواستار اخراج استعمارگران از کشورشان شده‌اند؛ مانند مسلمانان الجزایر که در برابر اشغالگر فرانسه قیام کردند و بیش از یک میلیون کشته دادند، مردم مصر که علیه فرانسه قیام کردند، مردم عراق علیه انگلستان و مردم اندونزی علیه هلند قیام کردند اما در بین همه این جنبش‌ها فقط ایران بود که به نوعی از جنبش‌های دیگر متمایز می‌شد.

فقط ایران جرأت کرد

فقط ایران اسلامی بود که جرأت کرد «مرگ بر آمریکا بگوید» و شعارش را در مقیاس جهانی بیان کند و این شعار را تا خارج از مرزهای خودش پیش ببرد؛ امام رحمة الله علیه وقتی حرکتش را شروع کرد فرمود «ما درصددیم پرچم لا اله الا الله را بر قله‌های رفیع عالم به اهتزاز در بیاوریم» و فقط امام بود که پایه استقلال حکومتش را بر شعار «نه غربی، نه شرقی» بنا کرد؛ بر همین اساس ما خود را موظف کردیم از نهضت‌های آزادی بخش سراسر دنیا (فارغ از نژاد و قوم و مذهب) حمایت کنیم و حتی این را در قانون اساس خودمان هم آوردیم! به همین دلیل است که ما از کوبای کمونیست، از نیکاراگوئه کمونیسم، از ونزوئلا مسیحی حمایت می‌کنیم؛ انقلاب ما ضد استکبار است و این مقوله

هویت و غیرت ما است؛ هر هویتی یک غیرتی دارد؛ هویت‌ها ایجابی هستند و غیرت‌ها سلبی هستند، هویت چیزی است که شما باید آن را کسب کنید و غیرت چیزی است که شما باید آن را ترک کنید؛ آنچه که باید سلب کنید این جمله است که «آقا ما خسته شدیم از اینکه که شما مدام دایره مرگ را افزایش می‌دهید» و ایجاب همان موشکی است که شما می‌سازید و در تل‌آویو می‌زنید؛ درواقع آنچه شما را برای سلب آماده می‌کند، همان ایجابی است که به دست آورده‌اید؛ یعنی شما توانسته‌اید دانشگاه را از شعار به سمت تفصیل ببرید و «مرگ بر آمریکا» را جلوه عینی ببخشید، پس تولید دانش دینی ما حرکت ایجابی و حرکت سلبی ما نقد دانش‌های وارداتی است، وقتی ایجاب من توسعه پیدا کند، در نتیجه حیات من توسعه پیدا می‌کند و در نهایت سلب من است که ایجاد می‌شود، برای مثال به طور طبیعی کسی که ماشین ندارد، تصادف نمی‌کند، اما وقتی تصادف می‌کند یعنی ماشین داشته است و این یعنی دارای ایجاب شده است.

خداوند با جماعت مهربان است؛ لازمه پیروزی وحدت است

اهل سنت یک روایتی دارند «یدالله مع الجماعة» که ما این روایت را قبول نداریم، اما مضمون این روایت در چندین روایت شیعی ما هم آمده است که «خدا با جماعت است.» جماعت در اندیشه اهل سنت به اندازه‌ای مهم است که خودشان را به آن نسبت داده‌اند؛ البته ما از امام رضا، امام سجاد و امام باقر علیهم‌السلام روایاتی داریم که مضمون این روایت را تأیید می‌کنند که «خداوند رحمتش را در جمع قرار می‌دهد.» ما زمانی که به قرآن مراجعه می‌کنیم و زمان انبیاء را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که همواره جبهه حق نسبت به جبهه کفر اندک بوده‌اند؛ مثلاً الان یک میلیارد و شصت میلیون مسلمان در برابر ۸ میلیارد غیرمسلمان قرار دارند! در تعبیر قرآن غیرمسلمان‌ها کسانی هستند که عقل ندارند، مسیر هدایت ندارند، اما مسلمانان همچنان خیر کامل هستند. به دو دلیل: اول حاکمانشان که بهترین هستند و دوم به دلیل یدالله مع الجماعة است، در

اینجا دیگر نفرات مردم موضوعیت ندارند، آنچه موضوعیت دارد تولی مردم به دین است؛ این موضوعیت در بین شیعیان قوی‌تر است؛ چرا که شیعیان امام دارند و امام مانند آهن ربا است که ویژگی ذاتی‌اش جذب است، دقیقاً مثل آهن ربا هم یک میله یک و مترنیمی را و همه براده فلز را جذب می‌کند و زمانی که آنها را جذب می‌کند، به آنها هم ویژگی آهن ربایی خودش را منتقل می‌کند، دوستان امام معصوم، مانند آن فلزهایی هستند که به امام وصل می‌شوند و به امام تولی می‌ورزند و در نهایت جنس آنها از جنس امام معصوم می‌شود، با تولی آنها، ولایت امام معصوم گسترش پیدا می‌کند، به این معنا که نسبت مردم به ولی یک نسبت وجودی است و حکومت بدون مردم امکان‌پذیر نیست، به همین دلیل است که ائمه می‌فرمایند: «شیعیان ما کسانی هستند که در غم ما مغموم‌اند و در شادی ما شاد هستند» چرا که نسبت مردم به امام معصوم، مانند نسبت یک مادر به فرزندش است که مدتی است از فرزندش خبر ندارد و دلش شور می‌زند، نگران است و بعد می‌فهمد در همان لحظه فرزندش بیمار شده است و او اطلاع نداشته است، اما این مادر دلشوره داشته است.

اشاره کردیم که ساحت امام معصوم در مکتب تشیع جدا از ساحت مردم نیست، بلکه امام همان مردم و مردم از جنس امام هستند، لذا هر حکمی که امام برای دیگران به نام دین صادر کرده است، آن حکم برای خودشان هم واجب الاجرا است؛ این قضیه برای فقیه هم قابل تعمیم است، چرا که فقیه به ولی تولی پیدا کرده است و این دقیقاً نقطه تمایز دیکتاتور و ولایت مطلق فقیه است، در دیکتاتوری شخص حکم می‌دهد، اما خودش را ملزم به اجرا حکمش نمی‌داند و اگر از او بپرسند چرا خودت انجام نداده‌ای؟ می‌گوید: «دلم نمی‌خواهد!» اما ولی فقیه حکمش را خودش هم اجرا می‌کند و تفاوت دیگر در این است که حکم دیکتاتور مربوط به میل و هوی و هوسش است، اما حکم ولی فقیه براساس فهمش از آیه قرآن است.

ملت مسلمان

میزان رأی ملت است و ملت اسلام را می‌خواهد، این فرمایش امام برگرفته از همان اصل یکی بودن مردم و ولی فقیه است، می‌خواهم به این موضوع خیلی دقت کنید که حتی اگر ولی فقیه امیرالمؤمنین باشد و مردم نباشند نتیجه‌اش می‌شود بیست و پنج سال خانه نشینی! بی خود و بی جهت نیست که امام رحمة الله علیه فرمودند: «شما ملت ایران از امت رسول الله، از کسانی که در زمان حضرت علی بودند و امام حسین علیه الصلاة والسلام بهتر هستید» شما به ولی فقیه و نظام جمهوری اسلامی قدرت بخشیدید و شما بودید که کار این کشور را سامان دادید و ولی فقیه را در انجام وظایفش یاری کردید، وظایفی را که ولی می‌خواهد به تنهایی انجام بدهد و نمی‌تواند انجام بدهد را شما ملت به جایش انجام دادید، کارهایی مثل جهاد را که یک امر اجتماعی است و قرآن کریم آن را مایه عزت می‌داند، فرض کنید امام امت فرمان جهاد دهد، اگر کسی لبیک نگوید آیا امام به تنهایی می‌تواند جهاد کند؟! قطعاً خیر! امروز عزت اسلام در گرو افزایش اختیارات ولی فقیه نیست؛ بلکه در گرو افزایش عقلانیت امت است و ولی فقیه مهم‌ترین ماموریتش هدایت مردم به سمت عقلانیت است. کما اینکه مأموریت انبیا هم همین بوده است، به تعبیر حضرت علی علیه الصلاة والسلام «همه انبیا اولیای الهی آمدند که دفائن عقول باشند» یعنی آمده‌اند که توانایی و عقل امت را بالا ببرند که اگر چنین شود اختیارات امت بالا می‌رود و امت توانایی این را دارد که ماموریت‌ها و وظایف سنگین را بر عهده بگیرند؛ بر همین اساس بود که امام فرمودند: «از حالا به بعد نه من، بلکه همه شما امام هستید».

اختیارات رهبری

ما در شرایطی که خودمان را با ولایت و حجاب و حجاب اسلامی سامان داده‌ایم، باید به طور عاقلانه و با دید نسبتاً عمیق به مسائل و چالش‌هایی که در طول زمان به وجود می‌آیند، نگاهی بیندازیم. یکی از این چالش‌ها مربوط به

موضوع دینی بودن قوانین جمهوری اسلامی است.

در این باره، سؤال این است که دینی بودن قوانین جمهوری اسلامی را چطور تأیید می‌کنیم؟ شورای نگهبان به چه شکل و با چه رویکردی می‌گوید که این قانون با دین تطابق دارد؟ عنوانی که برای این تأیید انتخاب کرده‌ایم، «احراز عدم مخالفت قطعی با دین» است. هر قانونی که مجلس تصویب می‌کند، شورای نگهبان باید اطمینان حاصل کند که این قانون مخالف قطعی دین نیست. اگر این احراز انجام شود، می‌گوییم که قانون مورد تأیید است. اما مبنای این تأیید چیست؟

مدل شورای نگهبان در احراز، بر پایه عدم مخالفت قطعی با دین است. این به این خاطر است که در خود دین و فقه، هنوز به اندازه کافی گزاره تولید نکرده‌ایم که بتوانیم مسائل پیچیده و متعدد جامعه بشری را به رویکرد موافقت قطعی احراز کنیم. ما در گذشته حکومت نداشتیم و در حاشیه بودیم. بسیاری از احکام مربوط به زندگی ما هنوز در نیامده و به همین دلیل عاقلانه اعتقاد کردیم که باید به احراز عدم مخالفت قطعی بسنده کنیم.

در بحث اختیارات ولی فقیه نیز، امام راحل به این نتیجه رسیدند که ولی فقیه مشابه رسول الله اختیارات زیادی دارد. ما این مسائل را در قانون اساسی آورده‌ایم، چرا که جامعه در آن زمان ظرفیت تحمل قوانین سنگین‌تری را نداشت. شما نمی‌توانید قانون اساسی بنویسید و با غنای روایی و تفسیر فقهی خود بگویید که این اصل مربوط به ولی فقیه است. باید مقدار محدودی از آنچه را که کشف کرده‌اید، ارائه دهید تا قوانین هماهنگی داشته باشند. اگر بخواهید قاعده‌ای را به طور ناگهانی اضافه کنید، ممکن است با مشکلاتی مواجه شوید. در زمان دوم خرداد، شبهه‌ای مطرح شد که آقای منتظری به آقای خاتمی توصیه‌ای کردند و گفتند که به آقای خامنه‌ای بگویید: «من شما را در حد قانون اساسی می‌پذیرم»، آقای خاتمی این جمله را به مقام رهبری گفتند و مقام معظم رهبری خاطره‌ای از این موضوع تعریف کردند.

بسامد مراجعه رئیس‌جمهورها به مقام رهبری و ارائه مشکلات خود معمولاً

زیاد است، اما هیچ‌گاه ایشان نگفتند که اختیاراتشان کم است! برعکس، ایشان بر این نکته تأکید دارند که بسیاری از اختیاراتی که در قانون اساسی آمده، هنوز استفاده نشده است. ظرفیت جامعه برای استفاده از این اختیارات هنوز فراهم نشده است. به همین دلیل، نه حضرت امام و نه مقام معظم رهبری هیچ‌گاه نگفته‌اند که ما اختیارات کمی داریم.

ما باید به تربیت انسان‌ها و سربازان بپردازیم تا در نهایت اختیارات به خود افراد افزایش یابد. شهید سلیمانی تجلی واقعی ولایت را به شکل ملموس نشان می‌دهد.

سوالاتی در مورد نظارت‌پذیری و پاسخگویی دستگاه‌های مربوط به بیت رهبری مطرح شده است. من پاسخ روشنی ندارم، اما می‌توانم بگویم که اگر بخواهیم اصل موضوع را بپذیریم که نظارت‌پذیر نیستند، باید سوالاتی را مطرح کنیم.

فراتر از قانون

غیر از دستگاه‌های نظارتی که در انواع نهادها قرار داده‌اید و از فسادهایی که با آنها در ارتباط است، ظاهراً غیر از این هیچ چیز دیگری وجود ندارد، به عبارتی، یک دستگاهی به وجود آمده که خروجی‌هایی مشابه با سلیمانی تولید می‌کند. ما میلیاردها دلار به او دادیم و هیچ‌گونه نظارت مؤثری بر او وجود نداشت. در اینجا مقصودم این نیست که سلیمانی در مسیر خود مرتکب خطا شده است. بلکه می‌گویم: این عددی که من به او دادم، او را به جایی رساند که امروز ما این نتیجه را با مقدار هزینه شده مقایسه می‌کنیم و می‌بینم حتی بیش از توقعاتی که داشتم، عمل کرده است.

اگر بخواهیم نظارت کنیم که سلیمانی چگونه عمل کرده است، با قوانین موجود در سپاه پاسداران، سلیمانی به طور قطع سلیمانی نمی‌شد. در همین راستا، من در برنامه‌های خود نیز بیان کرده‌ام و نقدهایی به من روا شده است. خدا رحمت کند شهید سلیمانی را! او بارها در زمان حیاتش به این موضوع

اشاره کرد که اگر من شهید نشوم، با دادگاه‌های جمهوری اسلامی چه کنم. شهید سلیمانی با مشکلات عدیده‌ای در نهادهای قضائی روبرو بود؛ از این رو، اگر او بخواهد در آن چارچوب‌ها عمل کند، هیچگاه به آن جایگاه نمی‌رسید. قانون، اصولاً برای افراد متوسط جامعه تصویب می‌شود و نه برای افرادی که در رأس امور قرار دارند. این بدین معنا نیست که رهبری قانون‌شکن باشد، بلکه به این معناست که رهبران باید توانایی قانون‌گذاری داشته باشند. کسی می‌تواند قانون‌گذاری کند که اختیاراتش فراتر از قوانینی باشد که پیشتر وضع شده‌اند، مانند یک کروکی که برای نشانه‌گذاری جاده‌ها استفاده می‌شود، قانون به ما اجازه می‌دهد که مسیر را مشخص کنیم و ما را در تحقق اهداف مان یاری دهد.

جمهوری اسلامی و آفرینش تمدن اسلامی

انقلاب اسلامی ایران هم به‌عنوان ظهور یک تمدن و هم به‌عنوان دلالت و بازتاب تأثیرات تمدنی شناخته می‌شود. این انقلاب به دلیل ماهیت شیعی‌اش، اولین اثر تمدنی خود را بر جامعه شیعه جهانی گذاشته است. جامعه شیعه قبل از انقلاب اسلامی ایران ویژگی‌هایی داشت که بسیار پرنگ بودند. از نظر محتوای تمدنی، جامعه شیعه نسبتاً غنی بوده و فاقد کمبودهایی نیست. این غنای فرهنگی به‌قدری قوی بوده که یکی دو نسخه از تاریخ تمدن اسلامی، یا با محوریت اندیشه‌های شیعی شکل گرفته است، مانند صفویه، یا اینکه نقش اندیشه‌های شیعی در این تمدن‌ها بسیار پرنگ بوده است.

از لحاظ ساختاری، تمدن اسلامی تحت تأثیر تجربیات شیعی بوده است. ممکن است این ساختارها انحصاری به شیعه نباشند، اما محتوای شیعه توانسته بر برخی ساختارها تأثیر بگذارد و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، بر ساختار حکومت سوار شود. در مطالعات تمدنی، به این نتیجه رسیده‌ایم که هیچ تمدنی، چه قدیم و چه جدید، چه دینی و چه غیر دینی، بدون عبور از معبر حکومت شکل نگرفته است. تمدن‌ها فرهنگ‌هایی دارند که ابتدا ساختار و

حکومت را تشکیل می‌دهند و سپس به ساختار تمدن تبدیل می‌شوند. شیعه از نظر محتوایی توانسته است در یکی دو نسخه از تمدن‌های اسلامی ظهور کند و به لحاظ ساختاری، حداقل بر ساختار سلطنت تأثیر گذاشته و آن را به مقیاس حکومت ارتقا دهد.

این تحول، به‌ویژه در ورژن ایرانی‌اش صورت گرفته است. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه شیعه شاهد کلونی‌هایی بود که همه یکدست نبودند. پیشروترین این کلونی‌ها، جامعه ایرانی بود. این جامعه از امتیازاتی برخوردار بود که از صدر اسلام، ولو به صورت موقت، تجارب حکومتی شیعی را در مناطق مختلف جغرافیایی داشته است. در شمال ایران، حکومت‌های علویان و مرعشیان و همچنین حکومت آل زیار و سربداران وجود داشتند؛ هرچند این حکومت‌ها به‌طور کلی و به لحاظ زمانی دوام نیاوردند. این خرده حکومت‌های شیعی تا قرن دهم قمری، که به صفویه می‌رسیم، از دو جهت تغییر کردند: یکی از جهت گستره قلمرو و دیگری از جهت ثبات و استقرار. از زمان صفویه که حدود پانصد سال پیش بوده، دیگر حکومت همچنان شیعه بوده است.

این نسخه و این تحول را ما در دیگر کلونی‌های شیعی مشاهده نمی‌کنیم. جمعیت شیعه در جهان امروز به حدود سیصد میلیون نفر می‌رسد که شامل انواع شیعیان چهار امامی، شش امامی، هفت امامی و دوازده امامی می‌شود. در حالی که جمعیت کل مسلمانان به یک میلیارد و ششصد میلیون نفر می‌رسد، تعداد شیعیان به‌طور قابل توجهی کمتر است و به‌طور تقریبی یک پنجم جهان اسلام را تشکیل می‌دهند.

دیگر کلونی‌های شیعه، نظیر عراق، آذربایجان، پاکستان و هند، شانس تاریخی برای تجربه حکومت شیعی نداشته‌اند. در عراق، از زمان شکل‌گیری‌اش تا بعد از مرگ صدام و به قدرت رسیدن شیعیان، هیچ‌گاه شیعه حاکمیت نکرده است. این وضعیت در جغرافیای عراق، در ذیل امپراتوری عثمانی و پیش‌تر در زیر امپراتوری عباسی بوده است.

به هنگام بررسی کلونی‌های شیعی، متوجه می‌شویم که این جوامع به دو

دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته جامعه‌های وابسته، که مانند نهال‌هایی هستند که نیاز به حمایت دارند، و دسته دوم جوامع مستقل‌تر، جامعه‌های وابسته به اقتضای شرایط زمانی و مکانی که آسیب‌پذیرتر بوده و در معرض خطرات سیاسی و اجتماعی قرار دارند. انقلاب اسلامی به‌عنوان "قیم" برای این جوامع عمل کرده و آن‌ها را در کنار خود پرورش داده است.

به‌عنوان مثال، در اندونزی، که پرجمعیت‌ترین کشور مسلمان است و حدود دویست و شصت میلیون جمعیت دارد، تعداد شیعیان تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به حدود هشتصد و پنجاه هزار نفر می‌رسید. اما تقریباً سی سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جمعیت شیعه در اندونزی به هفت و نیم میلیون نفر افزایش یافته است که نشان‌دهنده رشد سریع آن‌هاست. رهبر دینی فعلی شیعیان اندونزی، آقای عمر الشهاب، یک سنی است که با پیروزی انقلاب اسلامی به صف شیعیان پیوسته و به مطالعه و تحصیل در قم پرداخته است.

این امر نشان‌دهنده تأثیر مثبت جمهوری اسلامی به‌عنوان "قیم" بر جامعه‌های شیعه است. در دیگر مناطق، مانند آفریقا، نیز مشابه این وضعیت را مشاهده می‌کنیم. در قاره آفریقا، شیعه‌ها به دلیل پراکندگی و کمبود جمعیت، هویتی اجتماعی قوی ندارند و نیازمند حمایت بیشتری از خارج هستند. انقلاب اسلامی به‌عنوان یک واقعیت مهم، در تثبیت و تقویت هویت شیعه در این جوامع تأثیرگذار بوده است، این اتفاقات برای آن‌ها کم‌کم می‌افتد. یعنی این‌طور به نظر می‌رسد که مانند یک آهن‌ربا در یک محیط قرار گرفته‌اند و در آن محیط، براده‌های آهن جذب می‌شوند؛ شیعیان از این گوشه و کنار به انقلاب اسلامی جذب شدند، سر و کله خود آنها پیدا شد. به نوعی، با ظهور انقلاب اسلامی توانستیم شیعیان پراکنده را شناسایی کنیم و بفهمیم که کی هستند و کجا هستند، ما در مولفه‌های کمی هم مدیریت کردیم.

به این معنا که مثلاً فرض کنید تا اندازه‌ای کمک کردیم که از پراکندگی خارج شوند. در برخی از کشورهای آفریقایی تلاش کردیم که مثلاً بیست هزار شیعه

داشته باشیم، نه بیست هزار خانواده، برای این کار به ایجاد دو تا سه محله خاص، در طول دو تا سه دهه اقدام کردیم تا آنها در واقع جمع شوند، البته در خیلی از جاها موفق نشدیم و شاید به صلاح هم نبوده است، یعنی پراکندگی آنها با شرایط آن کشور بیشتر هماهنگ بوده است؛ اما در هر حال، این تیپ جوامع را داشتیم.

جوامعی که یا اصلاً هنوز به دلیل پراکندگی و شرایط نظام سیاسی جامعه نشده بودند، یا اینکه اگر جامعه هم شده‌اند، وابسته بودند و نیاز به نوعی قیام داشتند. اینجا انقلاب اسلامی به کمک آمد.

ما هنوز هم از این جوامع داریم، البته جوامعی که با مسامحه می‌توان نام آنها را جامعه گذاشت، اما هنوز جامعه نیستند، مثل شیعیان در اروپا به همین شکل هستند، شیعیان در اروپا کلونی‌های پراکنده‌ای هستند که نمی‌توان به آنها گفت یک جامعه هستند. شاید شیعیان ترکیه در برلین استثنا باشند و مسجدی و محله‌ای داشته باشند، اما حتی ما در هامبورگ نمی‌توانیم بگوییم دور و بر مسجد هامبورگ و مرکز هامبورگ یک محله شیعی داریم. واقعاً این‌طور نیست! شیعیان پراکنده‌اند، ولی به‌طور کلی وقتی نگاه می‌کنیم، شیعیان اروپا پراکنده‌اند و به این مرحله که به آنها بگوییم جامعه شیعی اروپایی نرسیده‌ایم. پیش از انقلاب، جامعه‌ای از شیعه وجود داشت که اینها مانند جامعه وابسته‌ای که توضیح دادم نبودند، اصطلاحاً من به اینها جامعه خودآگاه می‌گویم، اینها جامعه نیستند، در واقع، اینها نهالی هستند که ریشه دارند، ساقه‌شان کلفت شده و باد دیگر نمی‌تواند اینها را از ریشه بکند، شاخ و برگ زده‌اند، اما هنوز به میوه نرسیده‌اند، به‌عنوان مثال، جامعه کشمیر هند، کشمیر وقتی می‌گوییم، شامل سه ایالت است: کشمیر، جامو و لداخ، شیعیان در ایالت لداخ متمرکز هستند، در ایالت خود کشمیر هم که در واقع مرکز سرینگر است، ما یک کلونی شیعه داریم، اما تمرکز شیعیان در شمال هندوستان همانی است که در لداخ وجود دارد؛ شیعیان در لداخ تاریخ دارند، یعنی از گذشته چند قرن قبل، اینها عالم دینی و فقیه و مفسر داشتند و جمعیتشان به اندازه‌ای بود که

می‌توانستند حوزه‌های علمیه داشته باشند. در عین حال، به ثمر نرسیده‌اند. خود حضرت امام رحمه‌الله اجدادشان اهل کشمیر بودند، انقلاب اسلامی که پیروز می‌شود، کشمیر یک تکانی می‌خورد و مخصوصاً حسی که به خود حضرت امام رحمه‌الله داشتند، نشان‌دهنده رابطه عمیق آنها با انقلاب اسلامی است.

جامعه جنوب شرقی‌ها، یعنی شبه‌قاره‌ای‌ها، احساسات و شعور بالایی دارند. وقتی چیزی مانند انقلاب اسلامی به وجود می‌آید، تأثیر زیادی بر آنها می‌گذارد. من دو بار توفیق رفتن به کشمیر را داشتم. کشمیر، البته مشخصاً لداخ، ایرانی‌ها خیلی کم می‌روند. هم به این علت که از دهلی به خود شهر لداخ پرواز وجود ندارد و باید به سرینگر بروند و بعد از آن با ماشین چهار تا پنج ساعت باید در جاده‌های کوهستانی بروند و از طرفی سیستم امنیتی هندوستان به حضور هر غیرکشمیری در آنجا حساس است، دلیلش هم این است که کشمیر خواسته‌هایی جدایی‌طلبانه از هندوستان دارد، البته الان تقریباً این موضوع با اقداماتی که آقای مؤدی انجام داد، منتفی شده است؛ ولی حتی به لحاظ قوانین بین‌المللی، کشمیر اجازه داشت که خودش را از هند جدا کند، ولی نگذاشتند. شیعیان در قسمت شمالی کشمیر هستند و چندان بر این موضوع تأثیرگذاری ندارند.

دفعه اولی که به کشمیر رفتم، با احساسی روبرو شدم که اصلاً قابل توصیف نیست. وقتی حال داشتم و برای بقیه توصیف کردم، خیلی قابل باور نبود. اگرچه سفر اول ما تقریباً همه مواردش فیلم‌برداری شده است و این یک مقداری باورپذیرتر می‌کند. اما آنجا با جمعیتی روبرو شدیم که وقتی وارد هر شهری یا منطقه‌ای می‌شدیم، جمع قابل توجهی از کیلومترها بیرون شهر به استقبال می‌آمدند.

این در حالی بود که ما به عنوان یک مسئول ایرانی نرفته بودیم و فقط به عنوان یک طلبه آنجا بودیم. وقتی داخل مساجدشان می‌رفتیم، سخت و شاید باور نکردنی است، ولی نزدیک دویست متر بیرون مسجد فرش می‌گذاشتند و گل باران می‌شدیم. باید با تک‌تک اعضای این مسجد دست می‌دادیم و احوالپرسی

می‌کردیم. یک پروسه‌ای بود و وقتی تازه صحبت را شروع می‌کردیم و نام حضرت امام و انقلاب و اینها را می‌آوردیم، محتوای حماسی به وجود می‌آمد.

یکی از آنها بلند می‌شد و شروع به شعار دادن می‌کرد و این مدت طولانی ادامه داشت. ما کم‌کم فهمیدیم که باید حماسی صحبت نکنیم. حتی شبه‌حماسی هم نباید صحبت کنیم. اگر می‌خواستیم چهار تا حرف به اینها منتقل کنیم، می‌دیدیم که مولفه‌های انقلاب اسلامی دقیقاً در آنجا وجود دارد.

ما در روستاهای لداخ کوچه‌هایی با نام شهدای ایران دیدیم؛ در خود شهر لداخ، بیش از صد مدرسه دبستان و راهنمایی وجود دارد که همه به نام شهید مطهری هستند! وقتی می‌پرسیدیم چرا این مدارس به نام شهید مطهری است، می‌گفتند: چون امام فرموده‌اند که این آدم صد درصد اندیشه‌هایش اسلامی است و ما اندیشه و تفکر را با کسی گره زدیم که اصالت اسلامی دارد.

وقتی به خانه‌هایشان می‌رفتیم، دور تا دور پذیرایی پر از عکس شهدای ما بود. شاید در یک خانه چهل تا پنجاه قاب عکس شهید وجود داشت و تمام صحیفه نور حضرت امام و صحیفه انقلاب حضرت آقا را به صورت موضوعی ترجمه کرده بودند. حتی زبان خاصی دارند. در خود هندوستان هم زبان کشمیری زبان خاصی است و آنها همان زبان خاص را برای ترجمه استفاده کردند.

به عنوان یک نکته جالب، این افراد شعاری را به فارسی فریاد می‌زدند که واقعاً نشان‌دهنده عشق عمیق آنها به انقلاب اسلامی و پیوند آنها با آن به شمار می‌رود.

در خانه‌هایشان مراسم برگزار می‌کردند. طلبه‌ای بر روی صندلی می‌نشست و کتاب «پرواز تا بی‌نهایت» که زندگینامه شهید عباس بابایی است را به فارسی می‌خواند و جمعیت زار زار گریه می‌کردند! از آن‌ها می‌پرسیدیم: «آقا، مگر فارسی می‌دانید؟» و می‌گفتند: «نه!» می‌گفتیم: «پس چرا گریه می‌کنید؟» و پاسخ می‌دادند: «این که زندگینامه شهید بابایی است.» گویی که لهوف سید بن طاووس برایشان خوانده می‌شود. خودم نیز گهگاه در مراسم عزاداری ترک‌زبان‌ها شرکت کرده‌ام؛ ترکی نمی‌دانم، اما چنان با سوز می‌خواند که مرا به

گریه می‌اندازد. هم‌چنین حس می‌دارم.

به‌طور کلی، آنجا جامعه‌ای متفاوت بود. ما به حوزه علمیه لداخ و حوزه علمیه خواهران آن رفتیم و قرار شد سخنرانی کنیم. از آن‌ها پرسیدیم: «به چه زبانی سخنرانی بشود؟» و آن‌ها گفتند: «فارسی»، ما گفتیم: «مگر می‌دانند؟» و پاسخ دادند: «این‌ها به عشق ایران، مقداری زبان فارسی یاد گرفته‌اند که شما نیازی به صحبت به زبان دیگری ندارید. حدود شصت تا هفتاد درصد آن‌ها را متوجه می‌شوند.»

در سفر اول، آن‌قدر با نمونه‌های این‌چنینی روبرو شدم که فرصت تفکرات عمیق پیدا نکردم، اما در سفر بعدی که رفتم، بیشتر به دنبال راز این اتحاد شدم. روحانی بزرگواری به نام آقای ذاکری در آنجا حضور داشت که دو سال قبل از اولین سفرم به رحمت خدا رفته بود. او پیش از انقلاب به ایران آمده بود و با حضرت امام ارتباط برقرار کرده بود و به آنجا می‌رفت و برای مردم توضیح می‌داد که امام کیست و چه کاری کرده است؛ تحولات این جامعه به‌خاطر سخنان این شخص بود، به‌عنوان مثال، اتفاقی که در نیجریه با آقای زکزاکی افتاد، ما در نیجریه کار خاصی نکردیم! خود آقای زکزاکی نیز در قم درس خوانده است و تحصیلش در دمشق بود، او تنها چند سال درس حوزوی گذرانده است.

در آفریقا و شبه‌جزیره هند، وقتی کسی عمامه بر سر می‌گذارد، به او «علامه» می‌گویند؛ فکر نکنید که باید مانند علامه طباطبایی شوید تا به این لقب برسید، زیرا آنجا به‌راحتی کسی «علامه» می‌شود! آقای زکزاکی هم چند سال درس طلبگی خواند و بعد از انقلاب یک یا دو بار به ایران سفر کرده است. او روح انقلاب امام رحمة الله علیه را درک کرده و به کشورش برگشت. بعدها متوجه شدیم که او بیست و پنج میلیون شیعه در نیجریه تشکیل داده است؛ کشوری که اساساً مسلمان نیست! نیجریه کشوری مسیحی با جمعیتی حدود صد و هفتاد میلیون است، و حدود هشتاد میلیون مسلمان در آن زندگی می‌کنند که تقریباً چهل و پنج درصد از جمعیت را شامل می‌شود. سال‌ها پیش، قبل از شهادت علی آقای زکزاکی، با یکی از پسران او در یک جا زندگی کردم و از او پرسیدم: «بابا، چقدر

شیعه در نیجریه درست کرده؟» او به طور متفاوتی گفت: «شیعه چیزی است که پدرم درست کرده، سمپاد شیعه یک چیز دیگر است.» می‌گفت: «شاید تعجب کنید اگر بگویم دو برابر شیعه‌ای که پدرم درست کرده است، سمپاد درست کرده‌اند. یعنی آن‌ها شیعه نیستند، اما انقلاب اسلامی را دوست دارند و به دنبال الهام‌گیری از آن هستند.»

در واقع، هیچ کاری به طور مستقیم انجام نشده است. ما به آنجا عالم نفرستادیم یا مجتهدی از قم اعزام نکردیم که به آنجا برود. صرفاً پیام انقلاب اسلامی است که روح آن صادر شده و به آنجا رفته و موجب گرد هم آمدن شیعیان شده است. نه تنها شیعیان را گرد هم آورده، بلکه افرادی را هم به شیعه تبدیل کرده است. این جامعه به دلیل عدم وابستگی به یک قیم یا رهبر، کم کم رشد کرد و رشد خود را ادامه می‌دهد.

مدل سومی که داریم، جوامعی مانند جامعه حزب الله لبنان هستند که به عنوان جوامع خودبنیاد شناخته می‌شوند. این جوامع به مرحله‌ای از بلوغ رسیده‌اند که توانایی از آب کشیدن گلیم خود را دارا هستند. جامعه شیعه لبنان اکنون جامعه‌ای است که اگر رابطه‌اش با ایران قطع شود، به غیر از مشکلات جزئی، تغییر چندانی نمی‌کند. این جامعه تاریخ و نهاد خود را دارد و می‌تواند خود را اداره کند.

پس از پیروزی انقلاب، جوامع شیعه لبنان به لحاظ اجتماعی و فرهنگی پیشرفت‌های قابل توجهی داشته‌اند. مرحوم آیت‌الله شیخ محمد مغنیه، عموی شهید مغنیه، می‌گوید: «قبل از پیروزی انقلاب، به نجف خدمت حضرت امام رفت و در مورد مشکلات شیعیان لبنان گفتگو کرد. امام پس از شنیدن حرف‌هایش گفتند: دعا بکنید انقلاب ایران پیروز شود و مشکلات شما هم رفع خواهد شد.» مغنیه بعد از پیروزی انقلاب متوجه می‌شود که بسیاری از مشکلات شیعیان لبنان به خودی خود حل شده است؛ این جامعه پایگاه خوبی برای مطالعه است؛ خوشبختانه شهید چمران گزارشی جامع از وضعیت شیعیان لبنان پیش از پیروزی انقلاب ایران ثبت کرده است. این

گزارش وضعیت فرهنگی و معیشتی شیعیان را توضیح می‌دهد و ما می‌توانیم تفاوت‌های چشمگیری میان این وضعیت و تغییرات پس از انقلاب مشاهده کنیم، شیعیان لبنان با توجه به گرایش‌های خود، به قدرت‌هایی که از دو امپراتوری بزرگ یعنی ایران و روم شکست خوردند، نزدیک می‌شوند.

در عراق نیز با توجه به اکثریت شیعیان، وضعیت متفاوتی وجود دارد. هرچند که خودشان در ابتدا تجربه حکومت نداشتند، تحولات پس از انقلاب ایران موجب شده است که به یک قدرت حکومتی دست پیدا کنند، علیرغم مشکلات، شیعیان در عراق یک رشد چشمگیر یافته‌اند و به شهرهای شیعه‌نشین و ساختمان‌های شیعه‌ساز روی آورده‌اند. تفکر آبادگری در بین شیعیان این کشور به وجود آمده و حتی تأثیر مثبتی بر اهل سنت نیز دارد.

به‌طور خلاصه، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شیعه‌ها تنها در ایران و شاید یکی دو نقطه دیگر متمرکز بودند و ساختار حکومتی نداشتند. با پیروزی انقلاب، سه مدل جامعه شیعه از جمله جوامع وابسته، خودآگاه و خودبنیاد شکل گرفته است. این جوامع به‌طور خاص با الگوهای اعتقادی و فرهنگی خود به وجود آمده‌اند و روندی مثبت در نزدیکی و همگرایی آنان با انقلاب اسلامی مشاهده می‌شود.

جنبشی از دل مکه اول بعثت

جامعه خودبنیاد به واسطه محتواها و ساختارهای سیاسی شکل می‌گیرد. در جامعه وابسته، شما نمی‌توانید به راحتی در مسائل سیاسی صحبت کنید یا در مباحث فقهی عمیق بحث کنید. حتی دست‌اندرکاران فرهنگی نیز نمی‌توانند به آسانی فعالیت کنند، زیرا کار فرهنگی به نهاد و عاملیت نیاز دارد و افراد باید کشش و نیروی انسانی کافی برای انجام این کار را داشته باشند. جوامع وابسته معمولاً فاقد نیروی انسانی هستند؛ فردی که شیعه شده، ممکن است به این موضوع آگاه باشد، اما هیچ اطلاعاتی درباره تشیع ندارد. بنابراین باید بر روی اعتقادات آن‌ها کار شود؛ در واقع، این جوامع باید به‌طور مشابه به رویکرد

اسلام مکی در صدر اسلام تربیت شوند. در مکه، پیامبر اکرم (ص) به جای طرح مباحث فقهی، بیشتر بر اعتقادات تأکید کرد. آیات مکی، بیشتر به اصول اعتقادی مانند توحید، معاد و ارسال پیامبران تمرکز دارند و به طور محدود به مسائل فقهی می‌پردازند.

در این راستا، چندین سال پیش، در آمریکای لاتین، حدود هفتاد و پنج نفر از مستبصران (کسانی که به تازگی شیعه شده بودند) به قم دعوت شدند، در کلاس‌هایی که برای آن‌ها برگزار کردیم، پس از دو ماه، تنها شش نفر از آن‌ها ماندند و تصمیم به ادامه تحصیل در حوزه گرفتند. یکی از آن‌ها بعدها به من گفت: «آقای رهدار، من در کشوری زندگی می‌کردم که یک جوان بیست و پنج ساله ممکن است پنجاه تا شصت تجربه جنسی داشته باشد، اما شما ما را به قم آوردید که هیچ چیز ندارد.» او ادامه داد که از من خواسته بود یا همسرش را بدهد یا او را به کشورش بازگردانید. بعد از آن، تصمیم گرفتیم کسانی را که تازه مسلمان شده‌اند، برای مدت چهار تا پنج سال به قم نیاوریم تا با جوانب مختلف اسلام آشنا شوند. بنابراین باید به این افراد همچون دوره مکه، کلیات را آموزش دهیم و از آن‌ها انتظار دقیق‌ترین جزئیات فقهی را نداشته باشیم.

تجربه‌ام از یکی از جوانان غنایی نشان داد که آموزه‌های اعتقادی باید به آرامی به او منتقل شود، او پس از شیعه شدن از خانه‌اش رانده شد و به مدت سه سال در شرایط سخت زندگی کرده بود. چنین افراد باید به تدریج با اسلام آشنا شوند و نمی‌توان از آن‌ها توقع داشت که همه احکام فقهی را در یک برهه کوتاه فراگیرند. بنابراین، در جوامع شیعی وابسته، باید با تأکید بر اعتقادات شروع کرد و قرآن می‌تواند متن مقدسی باشد که برای این جوامع مورد استفاده قرار گیرد.

اما در جامعه خودآگاه، وضعیت متفاوت است. این جوامع از مرحله اعتقادات عبور کرده و به فقه و فرهنگ نزدیک‌تر شده‌اند. مثلاً در کشمیر و لداخ، تعداد زیادی عالم و فقیه وجود دارد که به آموزش فقه و احکام اسلامی پرداخته‌اند و این افراد با اسلام در لایه‌های فرهنگی آشنایی پیدا کرده‌اند. برگزاری کلاس‌های

درس، ترجمه و مطالعه کتب مختلف مثل صحیفه نور امام و آثار شهید مطهری، نشان از آگاهی و سطح بالای جامعه خودآگاه دارد.

جامعه خودبنیاد از هر دو مرحله قبلی فراتر رفته است. اعتقادات و فقه آن‌ها تکمیل شده و ظرفیت‌های فرهنگی‌شان نیز توسعه یافته است. در این مرحله، کنشگری سیاسی و ساختارهای سیاسی نظم می‌گیرد. به عنوان مثال، حزب الله لبنان به مرحله‌ای رسیده است که قادر به دخالت و تأثیرگذاری بر ساختار حکومتی لبنان است. آن‌ها علاوه بر داشتن نمایندگان در مجلس، به طور مستقل از ارتش لبنان برای دفاع از خود و مبارزه با تهدیدات اقدام می‌کنند. به طور کلی، انقلاب اسلامی در جوامع وابسته، با محوریت اعتقادات عمل کرده، در جوامع خودآگاه بر اساس فقه و فرهنگ تأثیر گذاشته و در جوامع خودبنیاد بر اساس اندیشه و فلسفه سیاسی عمل کرده است.

دست خدا با جماعت شیعه است

اتفاقی که رخ داده این است که با پیروزی انقلاب اسلامی، تشیع در سراسر جهان کدگذاری و به هم متصل شده است. این اتصال باعث ایجاد یک بافت و ساختار جامع در شیعه شد. در گذشته، شیعه‌ها ملت‌های پراکنده و موازی بودند، اما اکنون انقلاب اسلامی موجب همگرایی و اتصال این ملت‌ها شده است.

انقلاب اسلامی به مرحله‌ای رسید که می‌تواند به عنوان قانونی برای این جوامع عمل کند. در تاریخ شیعه، به‌ویژه از زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه تا روی کار آمدن صفویه، اندیشه فقهی در حاشیه بود و بیشتر رویکرد سلبی داشته است؛ مهم‌ترین پرسش شیعه در این هفت تا هشت قرن این بود که چگونه می‌توانند با سلطنت‌های ظالم برخورد کنند، اما از صفویه تا انقلاب اسلامی، شیعه‌ها تئوری‌سازی کرده و از تولید گزاره‌ای سلبی به بررسی سه تئوری کلیدی مانند وکالت فقیه، نظارت فقیه و ولایت فقیه روی آوردند.

مهم‌ترین مسئله در این زمینه، تئوری ولایت فقیه است که به عنوان پشتوانه

تئوریک انقلاب اسلامی عمل کرده است. در دوره جمهوری اسلامی، شیعه نه تنها تئوری سیاسی، بلکه نظام سیاسی را تولید کرده است. ما ابتدا گزاره‌های سیاسی را تولید کردیم، سپس تئوری سیاسی و در نهایت نظام سیاسی را شکل دادیم که مصداق آن جمهوری اسلامی ایران است. انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران در حال ایجاد پیوندی میان جوامع شیعه هستند و تمدن سیاسی را تولید می‌کنند، درواقع ما چهار گام به این صورت برداشتیم: گزاره سیاسی، تئوری سیاسی، نظام سیاسی و نهایتاً تمدن سیاسی.

این فرآیند به این شکل است که ترکیبی از گزاره‌های سیاسی، تئوری سیاسی را تولید می‌کند و ترکیبی خاص از نظریه‌های سیاسی، نظام سیاسی را شکل می‌دهد. در نهایت، ترکیبی خاص از نظام‌های سیاسی، تمدن سیاسی را به وجود می‌آورد، به این معنا که هنگامی که تمدنی شکل می‌گیرد، در زیر آن چندین الگوی نظام سیاسی می‌توانند فعالیت کنند. به‌طور مشابه، در یک نظام سیاسی نیز چندین تئوری سیاسی وجود دارند. در زمان‌های گذشته که تنها تئوری‌های سیاسی داشتیم، زیر هر کدام از آن‌ها ده‌ها گزاره سیاسی فعال بودند، ما از سطح خرد به کلان حرکت کرده‌ایم و جامعه ایرانی به مرحله‌ای رسیده است که می‌تواند محور تمدنی باشد.

این تمدن ابتدا از طریق پیوند و ربط دادن جوامع سه‌گانه (جامعه وابسته، خودآگاه و خودبنیاد) ایجاد شده و در نهایت به وجود آمدن یک بافت و پیکره برای شیعه‌ی جهانی منجر شده است که خروجی آن «امت شیعه» است. این پیوند چگونه ایجاد شده است؟ به روش‌های متعددی، یکی از مهم‌ترین آن‌ها پیوند علمی است، برای مثال، دانشگاهی به نام جامعه المصطفی تأسیس شده است که به عنوان یکی از شاهکارهای علمی جمهوری اسلامی شناخته می‌شود، این دانشگاه از بیش از ۱۲۰ کشور دانشجوی دارد و تاکنون بیش از ۶۰ هزار دانشجوی فارغ‌التحصیل کرده است. بسیاری از افراد مهم این کشورها، از جمله چند نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور آفریقایی، فارغ‌التحصیلان این مرکز هستند.

بسیاری از افرادی که به جامعه المصطفی آمده‌اند، در ابتدا شیعه نبودند، اما در اینجا با مباحث شیعه آشنا شده و به دین تشیع گرویده‌اند، این دانشگاه در واقع اقدام به اتحاد علمی شیعه کرده و دانشجویان را از جوامع وابسته، خودآگاه و خودبنیاد به تصویر می‌آورد، آن‌ها با زبان فارسی، که زبان تمدن‌ساز است، آشنا شده و بیش از ۱۰۰ هزار نفر در راستای دروس حوزوی و دینی آموزش دیده‌اند.

نهاد دیگری که جمهوری اسلامی تأسیس کرد «مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام)» است. این مجمع به‌رغم تفاوت مفهوم «اهل بیت» با «شیعه»، در واقع محلی برای کارهای جهانی شیعه به شمار می‌آید. مؤسس این مجمع مقام معظم رهبری هستند و این مجمع هر چهار سال یک بار نشست با دعوت از حدود ۵۶۰ نفر از رهبران و سران شیعه از سرتاسر دنیا برگزار می‌کند. در این نشست‌ها، مسائل مختلف جوامع شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد و آگاهی به چالش‌ها و مشکلات مختلف در سطح جهانی شیعه ایجاد می‌شود.

این مجمع ضمن شناسایی و عضویت رهبران شیعه از کشورهای مختلف، به ایجاد مناسبات و آشنایی با یکدیگر کمک می‌کند. مسائل خاص هر منطقه و چالش‌های موجود نیز در این نشست‌ها مطرح می‌شود. از این رو، این مجمع نقشی کلیدی در راهبری و هماهنگی میان جوامع شیعه ایفا می‌کند و برای هر یک از کشورها نمایندگانی دارد که به شکل فعال در پی پیشبرد اهداف مشترک و پاسخگویی به چالش‌ها هستند.

در زمینه اقتصاد، جمهوری اسلامی به حمایت از شیعیان در نقاط مختلف دنیا پرداخته و به آنها کمک‌های مالی کرده است. برخی انتقادات به این موضوع وجود دارد که چرا منابع مالی در دیگر مناطق هزینه می‌شود؛ اما واقعیت این است که جمهوری اسلامی به عنوان پدر شیعیان در سطح جهانی نقش آفرینی می‌کند و از این پس هیچ یک از شیعیان نمی‌توانند بدون حمایت جمهوری اسلامی باقی بمانند.

ما در ترکیه، به عنوان مثال، شاهد سه و نیم میلیون شیعه هستیم که همه

آن‌ها در دوره بعد از انقلاب اسلامی به دنیا آمده‌اند. این شیعیان، تا قبل از انقلاب وجود نداشتند و انقلاب اسلامی باعث شکل‌گیری هویت شیعه در این مناطق گردیده است. به همین دلیل، جمهوری اسلامی مسئولیتی عمیق دارد و باید به حمایت از جوامع شیعی تحت سرپرستی‌اش ادامه دهد. این مسائل یادآور این است که جغرافیا و مرزها نمی‌توانند ماهیت اعتقادی شیعه را تغییر دهند. شیعه به‌عنوان کسی با ویژگی‌های خاص تعریف می‌شود و این ویژگی‌ها مستقل از جغرافیا هم نیست.

نقش پدری

موضوعی که قصد دارم به آن بپردازم، مربوط به وضعیت شیعیان و کمک‌های جمهوری اسلامی به آن‌هاست، ما به عنوان شیعه، نقش پدر و رهبر جامعه‌مان را بر عهده داریم و این وظیفه ماست که به هم‌کیشان‌مان کمک کنیم. ما در واقع به شیعیان کمک‌های اقتصادی کردیم، اما تصور عموم مردم این است که ما به سادگی میلیون‌ها دلار از بانک مرکزی خود برداشت کرده و به آن‌ها تحویل داده‌ایم. در واقع این‌طور نیست! ما در مواردی به آن‌ها پول فرستاده‌ایم، ولی اصل کار چیز دیگری است.

جمهوری اسلامی مانند یک آهن‌ربا عمل کرده است، با نفوذ و اعتبار خود، باعث جذب سرمایه‌های شیعیان از نقاط مختلف جهان شده است، به عنوان مثال، یک جامعه از شیعیان به نام «خواجه‌ها» داریم که اصل و نسب آن‌ها به هندوستان برمی‌گردد. این افراد عمدتاً در ایالت گجرات زندگی می‌کنند و بسیاری از آن‌ها از طریق یک عالم بزرگ به نام آیت‌الله زین‌العابدین مازندرانی به مذهب اثنی عشری گرویدند. امروزه جمعیت خواجه‌ها در سراسر دنیا حدود ۱۵۰ هزار نفر است و آن‌ها به عنوان یکی از پولدارترین طبقات اجتماعی شیعه شناخته می‌شوند.

این افراد در نقاط مختلفی از جمله هندوستان، پاکستان، شرق آفریقا، کانادا و لندن حضور دارند و جامعه‌ای بسیار بسته تشکیل داده‌اند. تجارت اصلی آن‌ها

به صورت فردی و بین‌المللی است و آن‌ها غالباً با تجار یهودی همکاری می‌کنند، این خواجه‌ها، که اکثراً مقلد آیت‌الله سیستانی هستند، به پرداخت خمس و زکات و کمک به نیازمندان باور دارند.

جالب است بدانید که آن‌ها در تأمین مالی هزینه‌های مختلف، از جمله حزب‌الله لبنان دخالت دارند، به عنوان مثال، یک جوان شیعه از درآمد تجاری خود برای هزینه لازم جنگ را تأمین می‌کند. فلذا، بیشتر پروژه‌های ساخت و توسعه عتبات عالیات نیز به همین طریق و از اعتبار جمهوری اسلامی تأمین مالی می‌شود.

در نهایت، من با اطمینان می‌توانم بگویم که جمهوری اسلامی توانسته است به شیعیان در سطح جهانی کمک شایانی نماید و این روند همچنان ادامه دارد. ایجاد و تحکیم این روابط اقتصادی بین شیعیان از طریق اعتماد و اعتبار جمهوری اسلامی صورت گرفته است و این خود نشانی از قدرت و نفوذ ایران در جامعه جهانی شیعه است.

نسبت جمهوری اسلامی با خواجه‌ها

جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کانون جذب منابع مالی از جوامع شیعه، به ویژه خواجه‌ها، عمل می‌کند. یکی از نمونه‌های این اقدام، پیشنهاد یک تاجر شیعه از هندوستان بود که به مسئولان ایرانی گفت: «شما کل معاملات و قراردادهای گازی هندوستان را با ما ببندید و تمام شرکت‌های هواپیمایی را نیز به ما واگذار کنید.» او به دنبال این بود که قراردادهای مهمی، مانند قرارداد بندر چابهار، برای تأمین مالی پروژه‌های خدماتی برای شیعیان تنظیم شود. هرچند این قرارداد به سرانجام نرسید، اما با همکاری شهید رئیسی، آستان قدس رضوی توانست هشت بیمارستان را با نام امام رضا علیه السلام در هندوستان تأسیس کند و خط هوایی ویژه‌ای برای زائران امام رضا علیه السلام ایجاد کند.

شیعیان ثروتمند زیادی در نقاط مختلف جهان وجود دارند که با اعتقاد و حمایت مالی از پروژه‌های مختلف به جمهوری اسلامی تعلق دارند، این افراد

نه تنها در تلاش اند تا منافع اقتصادی خود را تأمین کنند، بلکه به دنبال تأمین اعتبار و کمک به رشد جامعه شیعه هستند.

بسیاری از شیعیان مقیم خارج از ایران، احساس می‌کنند که جمهوری اسلامی برای آن‌ها فرصتی را ایجاد کرده است تا به شیوه‌ای مؤثر در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و حقوقی فعالیت کنند، ما در مجمع جهانی اهل بیت (علیهم‌السلام) برای تقویت موقعیت حقوقی شیعیان در کشورها تلاش کرده‌ایم و طرح‌هایی ارائه دادیم تا شیعیان از ظرفیت‌های قانونی کشورهای که در آن زندگی می‌کنند، بهره‌برداری کنند. این اقدامات به تقویت موقعیت اجتماعی، اقتصادی و حقوقی شیعه در جوامع مختلف کمک می‌کند.

جمهوری اسلامی علاوه بر کمک‌های مالی، به ایجاد یک شبکه اقتصادی و حقوقی برای شیعیان در نقاط مختلف جهان پرداخته است. این کشور به دنبال آن است که با ایجاد زمینه‌های لازم، شیعیان را در قالب یک جامعه منسجم و متحد سازماندهی کند. با این رویکرد، جمهوری اسلامی توانسته است نقش مهمی در شکل‌گیری و تقویت امت شیعه ایفا کند.

امروزه این جامعه شیعه به صورت رسمی و منسجم تشکیل شده است. هرچند تعداد شیعیان به لحاظ دینی و عددی اقلیت است، اما در سطح جهانی به عنوان یک امت واحد شناخته می‌شوند. این امر به وجود آمدن زیرساخت‌های انسانی جدیدی را در زمینه اقتصاد و فرهنگ شیعه به همراه داشته است.

در دنیای پرچالش امروز، جمهوری اسلامی به عنوان هاب (مرکز) شیعه شناخته می‌شود و وظیفه خود را در ساماندهی و ایجاد ارتباطات میان شیعیان در سراسر جهان به خوبی انجام می‌دهد؛ انقلاب اسلامی ایران نه تنها به تثبیت شاکله شیعه کمک کرده، بلکه زمینه‌ساز ظهور یک تمدن نوین اسلامی نیز شده است. در نهایت، تحلیل‌های موجود نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی با اتخاذ رویکردهای مؤثر، نه تنها به تقویت و حمایت از شیعیان پرداخته، بلکه موجبات شکل‌گیری یک امت واحد را فراهم کرده است که می‌تواند در برابر چالش‌های جهانی با قاطعیت و قدرت بایستد.

فصل دوم:
بازتاب انقلاب اسلامی
در جهان تسنن

برای نشان دادن تأثیر انقلاب اسلامی به صورت نموداری دایره‌ای، می‌توان دو دایره ترسیم کرد؛ یکی برای تأثیر تمدنی آن در جهان اسلام شیعی و دیگری برای تأثیر آن در جهان اسلام سنی. برای تحلیل چگونگی تأثیر انقلاب اسلامی در جهان تسنن، لازم است تا وضعیت این جهان پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بررسی شود.

وضعیت جهان اسلام سنی پیش از انقلاب اسلامی ایران

جهان اسلام سنی، از نظر ظرفیت‌های تمدنی، دارای تاریخ و پیشینه غنی است. اندیشه‌های اسلامی سنی از قرن دوم تا پنجم قمری، دوره‌ای را رقم زدند که در ادبیات مستشرقین به‌عنوان «دوره طلایی اسلام» یا «عصر زرین اسلامی» شناخته می‌شود. در این دوره، اندیشه‌های وارداتی از یونان در ساختار حاکمیت سنی با اندیشه‌های اسلامی سنی و نیز اندیشه‌های اسلامی شیعی (که البته کمتر بودند) ترکیب شده و سنتز قابل‌توجهی ایجاد کردند. دوره مذکور، تجلی بارزی از این تمدن اسلامی بود.

جهان اسلام سنی از نظر اندیشمندان نیز فاقد توانایی نبوده است، اگرچه در مقایسه با شیعه، از جمعیت و پیشینه کمتری برخوردار است، اما این امر نشان‌دهنده ضعف در اندیشه‌های آنها نیست؛ علت این تفاوت، در دست داشتن ساختار حکومتی از آغاز اسلام توسط مسلمانان سنی است، در حالی‌که شیعه در حاشیه این ساختار قرار داشته است و به همین سبب، اندیشه‌های

شیعه بیشتر در مقیاس‌های خرد شکل گرفته است. به عنوان مثال، مفهوم «مصلحت» که در جمهوری اسلامی ایران توسط امام خمینی رحمة الله علیه مطرح شد، در اندیشه سنی از قرون گذشته وجود داشته است. فقیهان سنی این مفهوم را تئوریزه کرده و در مقیاس‌های حکومتی به کار گرفته‌اند.

نظم سیاسی و اجتماعی در جهان اسلام سنی

جهان اسلام سنی، به لحاظ سیاسی و اجتماعی، محدود به حکومت‌ها نبوده و امپراتوری‌هایی را در بر می‌گرفته است. به همین دلیل، از واژه «امپراتوری» استفاده می‌کنیم، نه «تمدن»، زیرا امپراتوری‌های سنی به‌طور کامل ویژگی‌های تمدنی را دارا نبوده‌اند. در این راستا، امپراتوری عباسی، جغرافیای وسیعی را تحت سیطره خود داشت که در آن نظام‌های سیاسی مختلفی کنش می‌کردند. به عنوان نمونه، فاطمیان شیعه در مصر و آل بویه نیز به مدت ۲۰۰ سال حکمرانی کردند. در دوره امپراتوری عثمانی نیز که به مدت ۶۰۰ سال ادامه داشت، تجربه دیوان‌سالاری سنگینی برای اهل سنت فراهم آمد.

در تمامی تاریخ، نهادهای که معناسازی می‌کرد و هویت اسلامی را برای تسنن تولید می‌کرد، مفهوم «خلیفه» بود. در اندیشه سنی، خلیفه معادل امام در تشیع است، هرچند نظرات مختلفی نیز در این زمینه وجود دارد. در حالی که شیعه به معصوم اعتقاد دارد، سنی‌ها خلیفه‌های خود را معصوم نمی‌دانند و حتی تحت شرایطی به «خلیفه عادل» نیز بسنده می‌کنند.

چالش‌های مفهوم خلافت

با شروع سده اخیر، مفهوم خلافت در جهان تسنن دچار چالش‌هایی بزرگ شد که یکی از آن‌ها از سوی آتاتورک در ترکیه بود، او با الغای خلافت به این نتیجه رسید که جهان اسلام سنی نیازی به منصب خلیفه ندارد. این موضوع پس از جنگ جهانی اول و تجزیه امپراتوری عثمانی به کشورهای کوچک، وضعیتی بحرانی را برای جهان اسلام ایجاد کرد، به‌طوری که نظریه الغای خلافت به تصویب رسید.

برای درک بهتر اهمیت این اتفاق، تصور کنید که شیعه به این نتیجه برسد که دیگر نیازی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الکریم ندارد، چنین تصمیمی می‌تواند خطر جدی‌ای برای هویت و تداوم تاریخ شیعه به وجود آورد. با الغای خلافت، جهان اسلام سنی به پیکری بی‌سر تبدیل شد، بی‌آنکه رأس و محور مدیریتی داشته باشد و به تبع آن وابسته به قدرت‌های دیگر گشت.

در مقاطعی از تاریخ اسلام، به ویژه پیش از انقلاب اسلامی، پروژه‌های کلان جهانی شیعه غالباً با محوریت خلافت سنی شکل می‌گرفتند. به عنوان نمونه، مراجع عظام تقلید در نجف، در زمان حمله ایتالیا به لیبی، بیانیه‌ای مشترک منتشر کرده و آن را برای خلیفه عثمانی ارسال کردند. با این وجود، خلیفه نتوانست به دلیل عدم همکاری فقهای سنی، چنین حرکتی را به‌ثمر برساند. در نهایت، می‌توان گفت که با الغای خلافت، جهان اسلام سنی و همچنین جهان اسلام شیعه بدون رأس و محور باقی ماندند که این وضعیت تهدیدی بزرگ برای هویت اسلامی به شمار می‌آید.

تأثیر انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی تأثیر زیادی در جهان تسنن داشته است؛ این انقلاب، جهان اسلام شیعه را به یک قدرت سیاسی بزرگ تبدیل کرده است و در جهان اسلام سنی نیز تأثیراتی کرده است؛ انقلاب اسلامی، جهان اسلام سنی را در یک موقعیت جدید قرار داده است و در آینده، جهان اسلام سنی و شیعه باید به یکدیگر نگاه کنند و به یکدیگر نزدیک شوند. این نزدیک شدن، به ایجاد یک تمدن اسلامی بزرگ‌تر در جهان می‌انجامد.

الغای خلافت

این وضعیت را می‌توان به تسبیحی تشبیه کرد که نخ آن پاره شده باشد. نخ پاره شده و مهره‌ها پایین افتادند، اما دیگر نمی‌توان گفت تسبیحی وجود دارد تا زمانی که نخ برگردد و مهره‌ها را به هم وصل کند. پس از الغای خلافت، جهان اسلام به چنین وضعیتی دچار شد.

پس از الغای خلافت، نخبگان سنی و حتی توده‌های سنی متوجه شدند که این یک اشتباه فاحش بود؛ بنابراین خیلی زود پروژه احیای خلافت در دستور کار قرار گرفت. بسیاری از متفکران در جهان اسلام سنی ظهور کردند و به ندای احیای خلافت پاسخ دادند. اگرچه تلاش‌هایی نیز انجام شد، اما موفق نشدند؛ رد پای استعمار غربی در اینجا به وضوح قابل مشاهده است، زیرا جهان غرب نمی‌خواست که متفکران مسلمان موفق شوند و مجدداً برای جهان اسلام سنی خلیفه‌ای بیابند. از زمان الغای خلافت اکنون بیش از صد سال می‌گذرد؛ دقیقاً ۱۰۱ سال از آن رویداد می‌گذرد، سال گذشته، صدمین سالگرد تأسیس جمهوری ترکیه بود، آتاتورک در واقع به الغای خلافت پایان داد و ترکیه جدید را بنا کرد.

سودای خلافت اردوغان

در طول این قرن، متفکران سنی و برخی از توده‌های جهان تسنن به دنبال احیای خلافت بوده‌اند، اما موفق نشدند. مدل‌های مختلفی از جمله پیشنهاد‌های گوناگون کشورهای مختلف مطرح شد، اما هر یک از آن‌ها به شکلی شکست خوردند. آخرین مورد مربوط به آقای اردوغان است، او یکی از شخصیت‌هایی است که رویای احیای خلافت را در سر دارد. شعار یک دهه اخیر او، احیای مجد عثمانی است و به همین دلیل بعد از اتفاقاتی که برای آقای مَرسِی در مصر رخ داد، متفکران عثمانی مصر را به ترکیه دعوت کرد. این افراد در همان دادگاهی که مَرسِی محکوم به اعدام شد، نیز مورد محاکمه قرار گرفتند. اردوغان شرایطی برای آنان فراهم کرد و از آن‌ها خواست که پروژه احیای خلافت عثمانی را پیش ببرند. این درخواست با آنچه که اخوان المسلمین مصر دنبال می‌کرد، تضادی دارد؛ چون اخوان المسلمین به دنبال خلیفه‌ای عرب هستند و طبیعی است که اردوغان عرب نیست و تمامی عثمانی‌ها نیز ترک بودند؛ پس جریان اخوانی در مصر به وضعیتی ضعیف رسید و آن‌ها پذیرفتند که در سایه اردوغان، به پیشبرد پروژه نظری احیای خلافت کمک کنند. اردوغان به دنبال

رویای احیای خلافت است، اما شواهد و قرائن موجود در جهان اسلام نشان می‌دهد که احیای خلافت دیگر ممکن نیست. من خود آرزو می‌کنم و خوشحال می‌شوم که روزی مسلمانان سنی بتوانند دوباره خلیفه‌ای برای خود دست و پا کنند، اما این اتفاق نخواهد افتاد.

جهان اسلام سنی و حتی شیعی، به نوعی در وضعیتی بدون رأس و محور به سر می‌برد. در یک گوشه از این عالم اسلامی، البته نه عالم سنی بلکه عالمی شیعی، یک رأس و محور به نام امام خمینی رحمة الله علیه ظهور کرد که موفق شد انقلاب اسلامی را برپا کند، با تحقق انقلاب اسلامی، جهان اسلام سنی خوشحال شد و بخشی از خوشحالی آن‌ها نیز به این دلیل بود که بخشی از پروژه پیروزی انقلاب اسلامی مرهون جهان اسلام سنی بود.

در دهه‌های قبل از انقلاب اسلامی، متفکران ایرانی از متفکران اهل سنت بهره گرفتند؛ مقام معظم رهبری در یکی از سخنرانی‌هایشان، این ارتباط فکری را بیان کردند. این سخنرانی در ایام بهار عربی بود، در سال‌های ۲۰۱۳ یا ۲۰۱۴. خود حضرت آقا یکی از کسانی هستند که آثار برخی متفکران اهل سنت را به فارسی ترجمه کرده‌اند؛ آثاری انقلابی و حکومت‌ساز که به پیروزی انقلاب اسلامی کمک کرد.

لذا جهان اسلام سنی از همان آغاز با انقلاب اسلامی ما نسبت وجودی و معرفتی پیدا کرده است. نگاه آن‌ها به امام رحمة الله علیه هم نگاهی مثبت بود؛ آقای دکتر حمید عنایت، پدر علم سیاست نوین ایران، مقاله‌ای با عنوان «تئوری ولایت فقیه در ترازوی اندیشه سیاسی» نوشت که اولین دفعه در یکی از شماره‌های ماهنامه کیان منتشر شد؛ حمید عنایت در این مقاله بررسی می‌کند که آیا آنچه که امام خمینی به نام ولایت فقیه مطرح کرد را می‌توان از منظر دانش سیاست مدرن بررسی کرد؟ و نظر او این است که بله! می‌شود.

یکی از نکات مهمی که عنایت در این مقاله بیان می‌کند این است که امام خمینی اندیشه‌هایی را که ذاتاً شیعی بودند یا به شیعه نسبت داده می‌شدند را (ولو از نظر ماهیت، شیعی نباشند) مانند تقیه، به گونه‌ای تغییر دادند که جهان

تسنن با این اندیشه‌ها نسبت برقرار کند و زاویه نگیرد. بلکه این اندیشه‌ها را پذیرفتند.

یکی از متفکران برجسته اهل سنت که معتقد است تحت تأثیر اندیشه‌های حضرت امام قرار گرفته است، ابوالعلائی مولودی است. این متفکر پاکستانی معاصر حضرت امام رحمة الله علیه کتابی به نام "انقلاب اسلامی" دارد که در آن بحث اندیشه‌ای را مطرح کرده و چیزی شبیه به ولایت فقیه حضرت امام نوشته است. جدای از لایه اندیشه‌ای، ما در جهان اسلام متفکران سنی زیادی را می‌شناسیم که این حرف حمید عنایت را تأیید می‌کنند و معتقد هستند که اهل سنت با اندیشه حضرت امام همراهی کرده و به او دل بسته‌اند.

آقای عمار الطالبی، رئیس اتحاد العلماء الجزائر، نیز اشاره می‌کند که وقتی امام رحمة الله علیه ظهور کرد، تلقی اهل سنت از ایشان این بود که او نماینده پیامبر خاتم در قرن بیستم برای نجات امت است؛ این سخن را من از آقای فاضل البلدی، معاون آقای راشد الغنوشی در تونس، نیز شنیدم. ایشان بیان کردند که «وقتی انقلاب ایران پیروز شد، شیرینی پخش شده توسط اسلام‌گرایان تونس بیشتر از آن بود که خود ایرانی‌ها به خیابان‌ها آوردند!» ایشان گفتند که ما در ماه اول پیروزی انقلاب دو هیئت به تهران فرستادیم و خدمت حضرت امام رسیدیم و گفتیم که هر چه شما دستور بفرمایید، ما آماده‌ایم. واقعاً چنین نگاهی حاکم بود. جهان اسلام کسی را نداشت؛ پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی، زیر چکمه‌های استعمار غربی رفت و در تنهایی و غربت خود درد کشید. کسی نبود که صدای آن‌ها را بشنود.

کسی مانند حضرت امام با قدرت ظهور کرد. امام از ابتدای ظهور، تنها به عنوان یک شیعه ظهور نکرد، بلکه به عنوان یک مسلمان ظهور کرد و خطابش را به ملت‌های مسلمان و امت اسلامی نمود، با پرچم وحدت، به قلب دشمنان، یعنی آمریکا و اسرائیل، حمله کرد و غیریت خود را با جهان اسلام سنی تعریف نکرد، او دشمن اصلی جهان اسلام را هدف قرار داد، امام تشخیص بسیار دقیقی داشت و به سراغ دولتمردان وابسته به دنیای غرب یا حکام عرب رفت

بلکه به ملت‌ها مراجعه کرد. این رفتار باعث شد ملت‌های اهل سنت صدای امام را بشنوند و احساس کنند که ایشان همان کسی است که قرار است سرگردانی‌های جهان اسلام را برطرف کند.

از طرف دیگر، حکام کشورهای مسلمان نیز متوجه خطر امام شدند. اگر امام رحمه الله علیه به پا می‌خاست، کل جهان اسلام یک رأس و محور پیدا می‌کرد و این خرده‌سره‌های مدعی حذف می‌شدند. در نتیجه پارادوکسی در جهان اسلام به وجود آمد؛ ملت‌های مسلمان به سراغ امام آمده و حکام مسلمان امام را پس زدند؛ ترسی در ذهن و دل حکام کشورهای مسلمان پدید آمد و جهان غرب آن را تقویت کرد. این ترس به شکلی القا شد که استعمار غربی در گوش این حکام وابسته خود، زمزمه می‌کرد که اگر «خمینی پا بگیرد، کشور شما تصرف خواهد شد.» غرب از جهل حکام اسلامی و همچنین جهل توده‌های مسلمان سوءاستفاده کرد و این شعار را مطرح کردند که پروژه امام، پروژه شیعه‌سازی است. این برداشت باعث شد که ملت‌های مسلمان مقابل پروژه امام قرار بگیرند.

در گام اول، از حضرت امام یک قرائت سیاسی تعریف کردند؛ قرائت سیاسی حضرت امام این بود که اگر امام خمینی به عنوان رأس و محور شناخته شود، حکام موجود جهان اسلام حذف می‌شوند و دولت‌های مسلمان را در مقابل پروژه امام قرار دادند. در گام دوم، با قرائت مذهبی و ایدئولوژیک از حضرت امام با عنوان پروژه شیعه‌سازی، حتی ملت‌های مسلمان را مقابل محوریت امام قرار دادند پس هر امیدی که در جهان اسلام سنی نسبت به حضرت امام ایجاد شده بود، با تأثیر غرب کم‌رنگ و کم‌رنگ شد و کار امام رحمه الله علیه را سخت‌تر کرد! اما به رغم این چالش‌ها، امام جوانه‌های امید خود را در جهان اسلام سنی ایجاد کرد و ملت‌های مسلمان سنی به امام دل بستند، به ویژه اینکه امام با هوشمندی به مسئله فلسطین، که مشکل محوری قلب جهان اسلام سنی بود، توجه کرد. امام رحمت‌الله‌علیه بر مسئله فلسطین تأکید کرد و آن را به عنوان مهم‌ترین مسئله جهان اسلام معرفی نمود. ایشان فلسطین را به عنوان پاره‌ای از تن

اسلام شناسانند و مسلمانان را، حتی شیعیان را، به قدس متوجه ساخت؛ پیوند با فلسطین را به نام اسلام و نه به عنوان ملت فلسطین مطرح کرد. زمانی که با یکی از ائمه جمعه غزه در مکه آشنا شدم، این نکته را مطرح کردم و گفتم که اگر روزی ملت فلسطین به این نتیجه برسد که با اسرائیل کنار بیاید، ایران هرگز این اقدام را نخواهد پذیرفت. این نکته بدین دلیل است که مسئله ایران، مسئله ملت فلسطین نیست. امام رحمۃ اللہ علیہ در ذهن مسلمانان، خصوصاً شیعیان، فلسطین را به عنوان پاره‌ای از تن اسلام جا انداخت. حتی اگر ملت فلسطین هم کنار برود، ایران از اسلام کنار نمی‌رود و این سرزمین را پاره‌ای از تن اسلام می‌داند و همچنان به مقاومت ادامه خواهد داد تا مرحله محو اسرائیل برسد.

فقر اندیشه و ظهور داعش

این پروژه داعش، در واقع ظهور اندیشه سنی ناب و سنی خالص است. جهان اسلام سنی به قدری در فقر معنا گرفتار بود که حتی به ابوبکر البغدادی نیز چنگ زد و متمسک شد. داعش توانست از حدود ۵۰ کشور اسلامی سرباز جذب کند، ما در داعش با جوانانی روبرو بودیم که از چهره‌شان نور می‌بارید، داعش جوانانی خالص و ناب را به میدان آورد که برای اسلام می‌جنگیدند. اسلامی که در ذهن این‌ها شکل گرفته بود، یک اسلام تکفیری و احمقانه بود، آن‌ها تمنای اسلام داشتند، اما معنا و مفهوم درستی از آن نداشتند.

بی‌عملی در قبال فلسطین

جهان اسلام مسئله فلسطین را می‌فهمید. شاید عملاً کار خاصی نتوانست از خود نشان دهد، زیرا ظرفیت‌های امت اسلامی به حداقل رسیده و در برخی موارد به صفر رسیده است. البته ملت‌های مسلمان صدای امام را برای فلسطین می‌فهمیدند. لذا وقتی امام رحمۃ اللہ علیہ پیشنهاد کرد که جمعه آخر ماه رمضان به عنوان روز جهانی قدس ثبت شود، ملت مسلمان سنی به این پیشنهاد پاسخ مثبت دادند. از آن زمان که امام این پیشنهاد را داد، هر ساله در

روز جهانی قدس مسلمانان در سراسر جهان فریاد «مرگ بر اسرائیل» و «مرگ بر آمریکا» سر می‌دهند و خواستار آزادی قدس و فلسطین می‌شوند. همه می‌دانند که این شعارها از امام رحمة الله علیه نشأت می‌گیرد.

تغییری در مقیاس ملت‌ها و همچنین در نقطه کانونی فلسطین رخ داده است؛ ملت مسلمان با امام پیوند خورده است و امام نیز مفهومی برای این پیوند انتخاب کرده است که به جغرافیای سنی تعلق دارد و ضروری نیست که صرفاً شیعی باشد. این هنر امام است، چون محتوای پروژه آزادی فلسطین، محتوای شیعی و از غنای بیشتری برخوردار است. چرا که محتوای سنی برای آزادی فلسطین ضعیف تلقی می‌شود. محتوای غنی‌تر شیعی، ظرفیت‌های اندیشه‌ای سنی را در بر می‌گیرد و با اندیشه‌های غنی‌تر شیعی ترکیب می‌شود. این موضوع باید به نوعی تئوریزه می‌شد. ایران با نحوه پایداری که در روند فلسطین نشان داد، خود را با جهان اسلام سنی پیوند داد. ولی این داستان، قصه‌ای دردناک و غصه‌ای تاریخی است. دیواری بین شیعه و سنی و همچنین بین عرب و عجم وجود دارد.

ایران دارای دو نوع تمایز نسبت به جهان اسلام سنی است: تمایز مذهبی و تمایز قومی. ایران شیعه است و آن‌ها سنی. همچنین ایران عجم است و آن‌ها عرب. این تمایزات پیشینه‌ای ۱۴ قرن دارند؛ بنابراین این دیوار کوچک نیست و کار سختی است که امام باید انجام می‌داد، چون باید هم دیوار مذهبی را بشکند و هم دیوار قومی از میان بردارد.

وحدت جهانی، معماری امام خمینی

پروژه وحدت امام، پروژه‌ای سنگین و دشواری است. در بستر جمهوری اسلامی ایران، نهاد مجمع جهانی تقریب تشکیل شد که همچنان وجود دارد. این نهاد غیر از مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام است. مجمع جهانی اهل بیت برای سامان‌دهی شیعیان در سراسر جهان تأسیس شد، در حالی که مجمع جهانی تقریب، مأموریت سامان‌دهی به تسنن در جهان اسلام را بر عهده دارد.

این مجمع برای پیوند شیعه و سنی راه‌اندازی شده است و هر چهار سال یک بار نشست جهانی برگزار می‌کند. همچنین مجمع جهانی تقریباً هر سال اجلاس جهانی برگزار می‌کند و صدها نفر از زعمای شیعه و سنی از سراسر جهان را دعوت می‌کند تا در این نشست‌ها شرکت کنند. این کار بزرگ و تأثیرگذار برای وحدت اسلامی انجام می‌دهد. در این نیم قرن که از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد، مجمع جهانی تقریب کارهای بسیار زیادی انجام داده است. این مجمع بسیاری از شبهات را که مانع شکل‌گیری وحدت اسلامی می‌شد، حل کرده و موانع شکل‌گیری امت اسلامی را برطرف کرده است. با این حال، شبهات زیادی وجود دارد که واقعاً سنگین و محدود کننده هستند. این شبهات شدت گسترش یافته و منبع بیشتر آن‌ها کانون‌های غربی، از جمله آمریکایی است. اما این کانون‌ها همچنان هر روز این شبهات را پمپاژ می‌کنند و مانع شکل‌گیری امت اسلامی می‌شوند.

جهان اسلام سنی به لحاظ اندیشه، هیچ کمبودی ندارد و از دیرباز چشم‌نوازترین نسخه‌های تمدنی اسلام سنی، ایفای نقش محوری داشته‌اند. از جمله در تمدن اسلامی در قرن دوم تا قرن دوازدهم هجری، جهان اسلام سنی با ساختار امپراتوری پیش رفت.

ولی اکنون جهان اسلام سنی هویت سنی ندارد! اندیشه و ساختار وجود دارد، اما معنایی ندارد. شما فرض کنید یک مسلمان فرهیخته سنی، یا یک استاد دانشگاه سنی، بخواهد هویت سنی خود را از جایی اخذ کند، واقعاً از چه کسی باید اخذ کند؟ آیا از ملک سلمان، اردوغان، محمد بن سلمان یا عمران خان بگیرد؟ واقعاً از چه کسی باید بپرسد؟ گاهی حتی به ابوبکر البغدادی پناه می‌برد، که نسبت به همه این مدعیان سنی مشکل‌دارتر بوده است. ابوبکر البغدادی خلأیی را برای جهان اسلام سنی پر می‌کرد، اما داعش به لحاظ تفکر و وزن، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست. داعش به معنای حقیقی وحشی بود و هیچ معیاری نمی‌تواند نمره‌ای اسلامی به آن دهد. با این وجود، در لایه نظری، متفکرانی داشت که کمتر مورد توجه قرار گرفتند. توحش عملی داعش آنچنان

سنگین بود که این لایه نظری مظلوم واقع شد؛ لایه‌ای که شامل کسانی چون ابوبکر النجی و محمد المهاجر بود، که هر کدام کتاب‌های خاص خود را دارند و به نوعی نگرش‌های سنی را ارائه می‌دهند.

هویت بخشی به جهان تسنن

امام رحمه‌الله علیه با انقلاب اسلامی می‌خواهد به جهان اسلام سنی که اکنون گرفتار حماقتی به نام وهابیت شده، هویت بدهد. خود وهابی‌ها، یعنی آل سعود، از این وهابیت خسته شده‌اند، یک زمانی، اضطرار آن‌ها را به همدیگر کشانده بود. عربستان یک ساختار سیاسی به نام آل سعود و یک محتوا به نام وهابیت دارد. یک زمانی نه وهابی‌ها بدون آل سعود می‌توانستند به قدرت برسند و نه آل سعود بدون وهابی‌ها، این دو به هم پیوند خورده بودند، اما هیچ چیزشان به هم نمی‌خورد. آل سعود حاکمان سکولاری هستند که اصلاً دردی از دین ندارند و وهابی‌ها نیز اندیشه خشک مذهبی دارند و فهمی از حکومت، سلطنت و تمدن ندارند، یعنی بدترین و جمودترین قرائت از اسلام که متأسفانه این دو با هم پیوند خورده‌اند. اکنون آل سعود احساس می‌کند که پایه‌های حکومتش تثبیت شده و از این به بعد، چرا باید هزینه این اندیشه وهابی را بدهد؟ آل سعود می‌گوید که قدرتش تثبیت شده و ساختار سلطنتی و پول هم دارد، پس این اندیشه هیچ کمکی به او نمی‌کند و مثل موریانه، این ساختار را می‌خورد. اکنون وهابیت برای آل سعود یک معضل شده است، به نظر من باید محمد بن سلمان را باید به عنوان یک فرصت قلمداد کنیم چون او یک شخصیت سکولار است که رویاهایی برای عربستان دارد، از جمله رویای سکولار، از همان سال اولی که ولیعهد شد، اولین حکم مذهبی‌اش این بود که دستور داد کتاب‌های ابن تیمیه را از کل مدارس عربستان جمع کنند، این یک انقلاب مذهبی است که از همان ابتدا احکامی دارد که دل علمای وهابی را خون کرد، ما باید این را به عنوان یک فرصت قلمداد کنیم. البته او یک آدم خطرناکی است؛ محمد بن سلمان، شخصیتی دارد که شبیه صدام است. ولی چه کند که جهان اکنون

ویژگی‌هایی پیدا کرده که دیگر نسخه صدام را برنمی‌تابد! به همین دلیل، وقتی جولانی را به کار می‌آورد، ریشش را می‌زند و لباسش را عوض می‌کند و کراوات می‌زند، اصلاً حرف‌هایی که جولانی می‌زند، به شخصیتش نمی‌خورد.

جهان اسلام سنی در فقر معنا به سر می‌برد و هنوز به شدت نیاز به انقلاب اسلامی ایران دارد که برایش هویت تولید کند؛ هویت مذهبی جهان اسلام سنی با تمام وجود می‌فهمد که این هویت را وهابیت نمی‌تواند به او بدهد.

در همایش سید قطب، بیان کردم که برداشت من این است که در جهان اسلام سنی کنونی، به دلیل ویژگی‌هایی که این جهان پیدا کرده است، هر مصلحی که ظهور کند، خواه ناخواه نتیجه‌اش ابوبکر البغدادی می‌شود. هر مصلح اجتماعی در جهان اسلام سنی بخواهد بر مبانی اسلام سنی پافشاری کند، به دیکتاتوری مانند ابوبکر البغدادی منجر می‌شود.

در آنجا تحلیلی ارائه دادم و گفتم که اسلام سنی در جهان امروز مشخصه‌ای دارد و آن این است که از عقل تاریخی دور افتاده است؛ جهان اسلام سنی از قرن چهارم که معتزله را از دست داد، فاقد عقل تاریخی شد و این وضعیت تا قرن چهاردهم و ظهور سید جمال الدین اسدآبادی ادامه داشت. سید جمال، یک عقل شیعی را وارد جهان اسلام سنی کرد و جریانی به نام "جریان نو معتزله" در جهان اسلام سنی معاصر به وجود آمد.

ما یک جریان نامعتزله متقدم داریم که شاخصه‌های آن شامل افرادی مانند عبدالرحمان کواکبی، شاگرد سید جمال و همچنین سید قطب، رشید رضا و اقبال لاهوری است. این افراد جزو جریان نوع اعتزال متقدم هستند و ویژگی آنها این است که عقلی را وارد جهان سنی کردند که ریشه‌اش به سید جمال برمی‌گردد.

جهان اسلام نمی‌خواهد بگوید سید جمال افغانی است و نمی‌خواهد عقل جدید خود را به پای شیعه بریزد، اما ما می‌دانیم که سید جمال یک متفکر شیعی است که یک عقل را وارد جهان اسلام سنی معاصر کرده و خروجی آن جریانی به نام اعتزال متقدم است.

جهان اسلام سنی همچنین یک جریان نو اعتزال متأخر دارد که عقل غربی را وارد این جهان کرده است، افرادی مانند محمد عابد الجابری، محمد آرک و ابوزید جزو این متفکران نوء اعتزال متأخر هستند که عقل غربی را به جهان اسلام سنی وارد کرده‌اند.

جهان اسلام سنی کنونی فاقد عقل مستقل است، آنچه که وجود دارد، عقل وارداتی است که ترکیبی از عقل شیعی و عقل غربی است و با اشعریّت سنی و جریان حدیثی سنی ترکیب شده است، این وضعیت باعث شده که انسان سنی کنونی یا باید به عقل غربی شیعی تن دهد یا اینکه بی‌عقل بماند؛ ابوبکر البغدادی نماینده سنی‌ای بود که به این دو عقل تن نداد و در نتیجه به دیکتاتوری تبدیل شد.

اگر بخواهیم یک مصلح سنی اصیل در جهان معاصر معرفی کنیم، نتیجه‌اش یک سنی بی‌عقل خواهد بود، مگر اینکه چنین فردی خود را از مبانی تاریخ تسنن خارج کند و به دام تشیع یا غرب بیفتد. یکی از این دو اتفاق خواهد افتاد. اگر متفکران کنونی سنی را بررسی کنیم، می‌بینیم که اغلب آنها به غرب گرایش دارند و تنها تعداد کمی از آنها رنگ شیعی دارند. به عنوان مثال، نقیب العطاس مالزی، طاهّا عبدالرحمان مغربی و طاهّا جابر علوانی و کوفی آمریکایی از جمله متفکران عقل‌گرای سنی هستند که رنگ شیعی گرفته‌اند. ایران با سخنرانی‌های مقام معظم رهبری و کنش‌هایی که انجام می‌دهد، که به ظاهر کنش‌هایی ایرانی انجام می‌دهد، اما در واقع برای جهان اسلام سنی، پمپ هویت ایجاد می‌کند. جهان اسلام درد کشیده استعمار است و جز ایران، هیچ کشوری به کشورهایی که سال‌ها ملت‌های مسلمان را استعمار کرده‌اند، پاسخ نمی‌دهد. در جهان، بسیاری بی‌هویت مانده‌اند و نمی‌دانند چه کنند و ایران به جهان تسنن هویت می‌بخشد.

حتی در اروپا و آمریکا به اهل تسنن کمک مالی می‌کند. در آمریکا، بنیاد علوی وجود دارد که اکنون فعالیت آن متوقف شده است. این بنیاد، برچی ۶۴ طبقه در منهتن نیویورک است که درآمد روزانه‌ی آن چند میلیون دلار است، ایران این

برج را به عنوان یک بنیاد خیریه‌ی آمریکایی ثبت کرد تا از مالیات معاف باشد و قابل مصادره نباشد. پول‌های این بنیاد را در خود آمریکا هزینه شده است؛ مثلاً ۵۰ میلیون دلار برای ساخت مسجدی در کالیفرنیا به مسلمانان پاکستان، و ۴۰ میلیون دلار برای ساخت مدرسه و مسجد در ایالتی دیگر به مسلمانان مراکش داده شده است. به مسلمانان هندوستان، سنگال و دیگر کشورهای سنی نیز کمک مالی می‌شود. ما به مسلمانان سنی کمک و هویت بخشیدیم، مدرسه و کالج برایشان ساختیم، مشکلاتشان را حل کردیم. این را مسلمانان سنی درک می‌کنند، اما رسانه‌های اروپایی و آمریکایی اجازه نمی‌دهند که ایرانیان این حقیقت را درک کنید: ایران به مسلمانان سنی هویت می‌بخشد.

تمام سرمایه‌ی غرب و آمریکا صرف این می‌شود که ایران را از بین ببرند، زیرا ایران تمام سرمایه‌های اسلامی را برای خود بسیج کرده است. دشمنان می‌دانند که ایران و جمهوری اسلامی ایران محور است؛ ایران در مقیاس تمدنی، کاری ویژه برای جهان اسلام سنی انجام می‌دهد: بازگرداندن هویت از دست رفته‌ی آن‌ها.

درواقع این هویت در دو مرحله از دست رفت: یک بار با الغای خلافت کاذب، و بار دیگر با سیطره‌ی سیاسی غرب بر حاکمان کشورهای اسلامی و پمپاژ هویت غربی در دل جهان اسلام. ایران، سنّیت مسلمانان سنی را پاسداری می‌کند و آن‌ها سنّیت خود را از ایران می‌گیرند.

فصل سوم:
بازتاب جهانی
انقلاب اسلامی
در جهان غیرمسلمان

برای درک بهتر شرایط، لازم است به بررسی جهان غیرمسلمان پیش از انقلاب اسلامی ایران پرداخته و سپس تغییرات پس از انقلاب را شرح داده شود. دوره مدرن، از قرن هجدهم میلادی، دوره‌ای است که بشر در برابر خداوند سرکشی کرد. دسترسی به تکنولوژی و پیشرفت علم، بشر را تا بدان حد شگفت‌زده کرد که او احساس بی‌نیازی به خداوند پیدا کرد. این همان ادعای لاپلاس به ناپلئون بود؛ لاپلاس کتابی چهار هزار صفحه‌ای به ناپلئون هدیه داد و ناپلئون از نبود نام «خدا» در آن پرسید. لاپلاس پاسخ داد که علم پاسخگوی همه مشکلات بشر است.

با چنین ایده‌ای، بشر وارد قرن هجدهم شد. در این قرن، حدود دویست متفکر اروپایی، از کشورهای و تخصص‌های مختلف، آثار متعددی از خود بر جای گذاشتند که در دایره المعارف بزرگی به نام «دایره المعارف بزرگ قرن هجدهم» (۵۴ مجلد) گردآوری شده است. وجه مشترک این نوشته‌ها، اثبات بی‌نیازی بشر به خداوند از منظر تخصص هر متفکر است. به عبارتی، این دویست متفکر، از دیدگاه خودشان، ثابت کردند که نبود خداوند به نفع بشر است. به همین دلیل، قرن هجدهم «قرن الحاد» نیز نامیده می‌شود.

قرن نوزدهم، حتی از قرن هجدهم نیز اوضاع بدتری داشت. برخلاف قرن هجدهم که وجود خدا را می‌پذیرفت اما حضورش را به نفع بشر نمی‌دانست، با ظهور هگل و شاگردانش...

مرگ خدا

خدا در زندگی بشر باشد، به نفع بشر هست یا نیست؟ این‌ها به تعبیر فویر باخ معتقد بودند، اصلاً خدا «مولودی از خود بیگانگی انسان است»، یعنی خدا را خود انسان خلق کرده است. در پایان قرن نوزده آن جمله معروف نیچه گفته شده که گفت «خدا مرده است». بعدها رساله‌ای نوشتند با عنوان رساله‌ی مرگ خدا و در قرن بیست الهیاتی به نام الهایت مرگ خدا شکل گرفت.

قرن بیست را با ظهور فیلسوفانی مثل مثل دورکیم، فروید، راسل، سارتر و... روبه رو هستیم که بیشتر اینها فیلسوفان منکر دین و خدا هستند، هم حقانیت و هم اصل دین و هم خود خدا را زیر سؤال می‌برند، البته این فیلسوفان هیچ وقت توصیه نکردند که نمادهایی که دین را در جامعه کنترل کنند را از بین ببرند. همین دورکیم می‌گوید «من معتقد هستم دین ریشه در وهم بشر دارد اما کلیسا را نباید خراب کرد، چون کلیسا کارکرد اجتماعی دارد می‌تواند وفاق اجتماعی تولید کند می‌تواند مردم را تخلیه روانی بکند و دیگر کارکردهای اجتماعی»

یا خدایی عرضه است یا نیست

اتفاقی که در این فرآیند افتاد را اگر بخواهیم جمع بندی بکنیم این هست که از قرن نوزده تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دو تلقی کلان نسبت به دین و خداوند وجود داشته است:

یک تلقی گفت خدا هست ولی بی عرضه است و بودنش نفعی برای زندگی بشر ندارد و این را ما در ادبیات اجتماعی اروپا می‌بینیم که یک ادبیات سکولار است؛ به این معنا که دین از سیاست جدا است، چرا که خدایی برای امر و نهی وجود ندارد و حدود این خدا را بشر مشخص می‌کند؛ این دیدگاه را می‌توان در کتب مسیحیت و یهودیت دید، آنجا که خدا با یعقوب کشتی می‌گیرد و یعقوب بر خدا پیروز می‌شود.

و تلقی دیگر می‌گفت اصلاً از ابتدا خدا نبوده و ما اشتباهی خودمان را گول زده

و خدا خدا گفته‌ایم.

البته این موضوع مهم است که تحولات اجتماعی در تقویت این دو دیدگاه بسیار تأثیرگذار بودند:

مهم‌ترین اتفاق اجتماعی که در قرن بیست رخ داد و زمینه‌ها و دلالت‌های معرفتی داشت، وقوع جنگ جهانی اول و دوم به فاصله سی سال از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۸ بود که خروجی آن کشته شدن هشتاد میلیون انسان بود، این یک فاجعه بود! فاجعه خیلی سنگین و یک جورایی انسان قرن بیست از همه جهت شکست خورده بود، این انسانی بود که فکر می‌کرد به مدد علم جای خدا را می‌گیرد و دیگر مشکلی نخواهد داشت، تکنولوژی همه نیازهایش را برطرف می‌کند، اما الان در یک عالمی گرفتار شده که الان با همین تکنولوژی دارد خود انسان را از بین می‌برد و فجایی به وجود می‌آورد که به راحتی نمی‌شود از پیامدها و دلالت‌هایش فرار کرد، در نتیجه این جهان به لحاظ معرفتی پست مدرن شد و عالم پست مدرن به لحاظ معرفتی عالمی است که زیر همه مطلق‌ها و همه باورها زد و همه چیز را نسبی کرد و گفت «هیچ چیز سر جایش نیست و به هیچ چیز نباید معتقد شد.»

وامام آمد...

در این فضا بود که امام رحمة الله علیه ظهور کرد، آن هم با شعاری که از قرن ۱۸ تلاش شده بود که این شعار حذف شود و آن «خدا» بود؛ یعنی امام کلید واژه اصلی خودش را خدا انتخاب کرد، ایشان در سخنرانی‌هایش، در پیام‌هایش خدا را فراموش نکرد و فرمود «به خداوند اعتماد کنید که نصرت الهی با ما است و وعده الهی محقق خواهد شد»، در هر کلام حضرت امام خدا بود و بشری که تقریباً دو-سه قرن تمرین کرده بود که خدا اندیشه‌ای موهوم است به نگاه با این بیان مواجه و با شنیدن صدای حضرت امام متعجب شد.

آن‌ها با خودشان می‌گویند «این پیرمرد چه می‌گوید؟ این دیگر از کجا آمد؟»

لکن این پیرمرد با حوصله خدایش را دعوت کرد؛ انقلاب حضرت امام کودتا نبود؛ مردم کل دنیا کم کم با ادبیات حضرت امام آشنا شدند، کاملاً متوجه شدند حضرت امام از یک خدایی صحبت می‌کند که از نظر ایشان زنده است، این خدا برخلاف آنچه نیچه می‌گفت حرف می‌زند! آن‌هایی که خدا را بی‌عرضه می‌دانستند، اکنون منتظر بودند که ببینند خدای آقای خمینی چه می‌کند؟ و خدای خمینی، اولین کاری که کرد پیروزی انقلاب اسلامی بود! یک انقلابی در سال ۱۹۷۹ صورت گرفت که خود تحقق این انقلاب به تنهایی نشان دهنده وجود یک خدای با عرضه است چرا که انقلاب در کشوری صورت گرفت که حاکمش ژاندارم نظامی آمریکا در منطقه است و دوازدهمین ارتش بزرگ دنیا را داشت و بزرگترین نیروی دریایی خلیج فارس را داشت و قوی‌ترین نیروی هوایی خاورمیانه را داشت! رئیس جمهور وقت آمریکا که در سال ۵۶ به ایران سفر می‌کند، وقتی به آمریکا برمی‌گردد توصیف می‌کند «جزیره با ثبات»؛ اما این جزیره با ثبات بدون تیراندازی، بدون سنگ و انگار با مشتهای خالی مردم در مقابل توپ و تانک قیام می‌کند، انقلاب می‌کند و در همان سال ۵۸ است که ناگاه ۳۰ کشور دنیا دارای خدا می‌شوند.

خدا آمد و ناخدا رفت

یک دهه بعد از این اتفاق قانون اصلی جریان بی‌خدایی که به مدت هفتاد سال بیش از نصف جهان را فتح کرده بود، فروپاشید یعنی شوروی و تفکر کمونیستی مارکسیستی فروپاشید و قبل از فروپاشی حضرت امام رحمه الله یک نامه برای گورباچف فرستاد و وعده این فروپاشی را داد و آن هم با ادبیات صریح که «من صدای شکستن استخوان‌های مارکسیست را به اعلا صوت می‌شنوم». حضرت امام دلیل این فروپاشی را هم می‌گوید «شما کوچکتر از این هستید که بتوانید خدا را حذف کنید، خدا در این عالم هست و کار شما هم نیست که خدا را حذف کنید و به زودی خدا شما را حذف می‌کند.»

تقابل خمینیسیم و لیبرالیسم

بعد از فروپاشی شوروی دو ایده ماند: ایده انقلاب امام به تعبیر غربی‌ها ایدئولوژی خمینیسیم و ایدئولوژی لیبرالیسم که غربی‌ها مطرح کرده بودند که آن‌ها می‌گفتند خدا هست ولی محور نیست.

شما قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در کل اروپا و آمریکا حتی به اندازه انگلستان یک دست نمی‌توانید دانشکده الهیات پیدا کنید، کرسی دین پژوهی وجود نداشت، پس طبیعی مردمی که دو -سه قرن آموزش دیده‌اند که دین وهم است، دین ریشه در در جهل بشر و ریشه در ترس و ریشه در عقده‌های جنسی بشر دارد، این مردم به طور طبیعی برای امر موهوم دانشکده نمی‌زنند، اما امروز با پیروزی انقلاب اسلامی کرسی‌های دین پژوهی و دانشکده‌های الهیات در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا قارچ گونه رشد می‌کند به گونه‌ای که دکتر مهدی گلشنی در مقاله‌ای گفته بود «فقط در شهر نیویورک بیش از ۱۴۰۰ موسسه دین پژوهی تأسیس شده است!» در فرهنگی که دو سه قرن قبل به مردم این جامعه گفته شده که دین امری موهومی است، الان برای این پدیده موهوم ۱۴۰۰ موسسه پژوهشی در یک شهر تأسیس می‌شود! چرا؟! این سؤال خیلی جدی است، دین، کم کم آنقدر برای بشر مسئله می‌شود که در میان ده‌ها موسسه فرا ملی که در دنیا هستند و مثل نوبل، مثل گات که سالیانه به عضو برجسته خودشان جایزه می‌دهند و سقف این جوایز یک و نیم میلیون دلار است؛ یعنی هیچ موسسه‌ای از مؤسسات نداریم که جایزه نقدی‌شان بالای یک و نیم میلیون دلار باشد، فقط یک موسسه است که جایزه سالانه‌اش به عضو برجسته‌اش ۵ میلیون دلار یعنی ۳ برابر سقف جوایز ده‌ها موسسه فراملی دیگر است و آن یک موسسه به نام تمپلتون در آمریکا است که یک موسسه دین پژوهی است! چرا برای کسانی که در مورد یک امر موهوم دارند پژوهش می‌کنند، باید این اندازه جایزه سنگین تعیین شود؟ این یعنی دین مهم شده است، اما چه کسی دین را مهم کرده است؟ من این ادعا را کردم که روی این کره زمین هر جایی، هر دینی که پرستش می‌شود از صدقه سر انقلاب

اسلامی ایران است.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در واقع موازنه قدرت در مقیاس جهانی به نفع دین رقم می‌خورد و عوض می‌شود. یک بازیگر جدی می‌شود و دیگر نمی‌شود دین را نادیده گرفت؛ در استعمار کلاسیک قرن ۱۸ و ۱۹ ما حضور انگلستان در هندوستان را داریم، در آنجا دین حذف نمی‌شود ولی با دین جنگ می‌شود، اگر دین به جنگ استعمار بیاید یعنی اگر دین جلو نیاید کارش ندارند، درواقع استعمار کلاسیک آمد که منابع شرق را غارت بکند و انسان‌هایش را به عنوان نیروی کار ارزان برای خودش بگیرد و نمادش حکومت رضا شاه در ایران که چادر از سر زن‌ها و عمامه از سر طلاب برمی‌دارد، حوزه‌های علمیه را تعطیل می‌کند و تعزیه خوانی را ممنوع می‌کند، اما در استعمار فرانسه که متعلق به این چند دهه اخیر است و شاید از متفکرین که وقت بیشتری برای این کار گذاشته‌اند، آقای میشل فوکوست که معتقد است در این استعمار دین آگاهانه به جامعه دعوت می‌شود و حتی توسط خود استعمارگران یعنی شما باید این را تحلیل بکنید که چرا بوش که از شاخه‌ی پروتستان مسیحیت است، باید برای تبلیغات خودش با پاپ عکس بگیرد؟!

مسیحیت سه شاخه دارد: شاخه کاتولیک پروتستان و ارتودوکس. کاتولیک‌ها عمدتاً در اروپا هستند ارتودوکس‌ها در روسیه و سوریه، پروتستان‌ها هم در آمریکا هستند. تفاوت مسیحیت پروتستانی با دو شاخه دیگر این هست که مسیحیت پروتستانی در این است که منسک ندارد، مراسم مذهبی و اشاء ربانی و شام آخر ندارد، غسل تمهید و کلیسا ندارد و می‌گویند هر انسانی خودش کشیش است، نیاز به کشیش نداریم و انسان‌ها خودشان می‌توانند با خدا ارتباط بگیرند؛ من معتقدم تنها دلیل این چرخش و گرایش فقط به دلیل ظهور انقلاب اسلامی ایران است.

جهان به میزان قرب خدای امام

و ناگاه در جهان بی خدا، به تعبیر پیتر بلانشه یک انقلاب ایجاد می‌شود

که ظهور و اتمسفر فرهنگی سه قرن اخیر کل جهان را به هم می‌ریزد؛ تا قبل از انقلاب اسلامی جهان به دو قسمت شرق و غرب تقسیم می‌شد: شرق غیر اصیل است و غرب اصیل است و غرب به همین علت که اصیل است در شرقی که غیر اصیل است اجازه تصرف دارد.

نظریات دیگری هم وجود دارد مانند نظریه «مرکز پیرامون» که آقای والتر اشتاین ادعا می‌کند جهان یک مرکزی دارد و یک پیرامونی که مرکز این جهان آمریکا است و پیرامونش کشورها به میزان قرب به آن اصالت پیدا می‌کنند. امام رحمة الله علیه وقتی می‌آید و وقتی دین را غلبه می‌دهد و آن تفسیر ایدئولوژیک از عالم را تغییر می‌دهد و اتمسفر فرهنگی جدید ایجاد می‌کند و یک نظریه برای تغییر صورت بندی جهان معاصر خودش ارائه می‌دهد؛ نظریه‌ای که امام مطرح می‌کند نظریه جغرافیایی نیست، یک نظریه مفهومی است و آمده است که جهان را به دو قطب مستضعف و مستکبر تقسیم کند، وقتی امام رحمة الله علیه علیه این تعبیر را به کار می‌برد خیلی از این افرادی که به ظاهر قرار نبود در ذیل گرایش دینی امام قرار بگیرند، در ذیل پرچم سیاسی امام جا گرفتند؛ امام با خدا شروع کرد ولی نظریه سیاسی که داد، نظریه‌ای مبتنی بر باور توحیدی است، در عین حال چترش چنان باز است که حتی توانست مارکسیست‌ها را در ذیل خودش جا بدهد.

آقای دوگین فیلسوف معروف روسیه، در سال‌های اخیر «نظریه اوراسیا محوری» را برای آینده جهان پیشنهاد می‌دهد، چکیده‌ی نظریه‌اش این است که اروپا دیگر ظرفیتش تمام شده و ظرفیت آینده، و ظرفیت محوریت اوراسیا است؛ من از آقای دوگین پرسیدم که مختصات عالمی که اوراسیا محوری می‌خواهد به وجود بیاورد چیست؟ ببینید دنیای غرب وقتی می‌گوید می‌خواهم عالمی برایتان بسازم، مختصاتش را هم می‌گوید، می‌گوید در این عالمی که من می‌خواهم بسازم خدا هیچ کاره است، انسان همه کاره است، تغییر محوری می‌گذارد و انقلاب اسلامی ما در برابر دنیای غرب اگر ایستاده و می‌گوید من عالم دارم، در عالم من خدا همه کاره است و انسان عین الربط خداست! این

اوراسیا محوری شما مختصه اصلی عالمش چیست؟ دوگین با همه ادعایش که جاهای مختلفی رفته و نظریه‌اش را طرح کرده چیزی نگفت که بگوید این مختصات ذاتی عالم من است که تمایز ماهوی بین عالم اوراسیا محوری اروپا محوری ایجاد می‌کند، یعنی پاسخ منطقی ارائه نداد..

و در جایی از آقای باریوس پرسیدم در قرن ۲۰ آمریکای لاتین یکی از حوزه‌های جغرافیایی هست که آنجا زیاد انقلاب شده است به معنای سیاسیش، انقلاب کوبا، انقلاب نیکاراگوئه، انقلاب کاستاریکا، انقلاب ونزوئلا و...، اما چرا این انقلاب‌ها نمی‌توانند منجر به یک اصطلاح جدید بشوند؟ چرا نمی‌توانند خلق معنا بکنند؟ این‌ها اگر نتوانند خلق معنا بکنند اتفاقی نمی‌افتد، مثل اینکه یک رئیس جمهوری می‌رود و یک رئیس جمهور بعدی می‌آید.. آقای باریوس هم در این قصه درنگ کرد و ماند که مختصه‌ی عالم جدید انقلاب‌ها چیست؟ از دل این انقلاب‌ها یک انسان جدید متولد می‌شود؟ ظرفیت این تیپ انقلاب‌ها، همین الهیات‌رهایی بخش است، الهیات‌رهایی بخش یک الهیات انتقادی است که برای یک دوره هم یک ظرفیت‌هایی داشته است، این الهیات‌رهایی بخش در آخرین حلقه خودش، توانسته خودش را به برخی حتی مبانی کمونیسم یا مارکسیست مجهز کند، اما الان دیگر الهیات‌رهایی بخش نمی‌تواند با تکیه بر مبانی کمونیستی و مارکسیستی به نیازهای بشر جدید را پاسخ بدهد.

آقای لسترن یک فیلسوف تاریخ‌تریشی است، ایشان می‌گویند «با ظهور آقای خمینی و پیروزی انقلاب اسلامی ایران، عالم جدید و انسانی جدید متولد شد، این انسان مختصه دارد»

مسیحیت و اسلام

انقلاب اسلامی، پاسخی به نیاز انسانی است که زمانی با الهیات‌رهایی بخش به اوج رسید، اما پس از مدتی، این الهیات دیگر پاسخگوی او نبود. این انسان، برخواسته اما تهی شده است، و برای احیاء شدن به منبع و غایت نیازمند است. اجازه دهید خاطره‌ای از آقای میگل آنخل باریوس، سفیر ویژه پاپ فرانسیس،

نقل کنم. در میان صدها شخصیت برجسته‌ای که با آنها گفتگو داشته‌ام، او را بی‌نظیر و خاص می‌دانم.

آقای باریوس، در سفری به ایران، پیامی از جانب پاپ فرانسیس (اولین پاپ غیر اروپایی در تاریخ کاتولیسیسم) برای حوزه علمیه قم آورد. به مدت دو روز میزبان ایشان بودم. پیام پاپ چهار نکته داشت:

باور مشترک: پاپ بر باور مشترک شیعه و کاتولیک در مورد بازگشت حضرت مسیح در آخرالزمان تأکید کرد. هر دو دین به بازگشت مسیح و آبادانی جهان اعتقاد دارند؛ با این تفاوت که در دیدگاه شیعه، مسیح به‌عنوان یار و یاور حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه‌الشیف در خدمت اوست.

برنامه‌ریزی برای ظهور: پاپ معتقد است شیعیان، با اعتقاد به بازگشت مسیح، باید برنامه‌های فرهنگی خود برای ظهور منجی را فراتر از دایره اسلام گسترش دهند. این نکته، بسیار دقیق و قابل تأمل است.

موانع مسیحیت: پاپ اشاره کرد که مسیحیت، به دلیل موانعی مانند مادی‌گرایی افراطی غرب، در جهان مسیحیت برای آمادگی درقبال آمدن حضرت مسیح عجل‌الله تعالی فرجه‌الشیف ناتوان مانده است.

نقش اندیشه‌های امام خمینی: نکته اصلی و درخواست پاپ این بود که اندیشه‌های امام خمینی رحمه‌الله علیه می‌تواند در جهان مسیحیت، زمینه‌های تاریخی برای ظهور حضرت مسیح صلی‌الله علیه و آله فراهم کند. به همین دلیل، آقای باریوس را به قم فرستاد تا از حوزه علمیه درخواست کند اندیشه‌های امام را در میان مسیحیان منتشر کنند. باور کردنی است که پاپ چنین درخواستی داشته باشد!

این نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی، حتی برای غیرمسلمانان نیز هم منبع الهام و هم افق دیدگاه شده است. پاپ از انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی رحمه‌الله علیه مطالبه دارد و می‌خواهد این اندیشه‌ها در جهان مسیحیت گسترش یابند، به اعتقاد من، نه فقط مسیحیان، بلکه حتی کمونیست‌ها و یهودیان مستضعف نیز به این اندیشه‌ها توجه دارند، این توجه، لزوماً ناشی از باورهای دینی نیست، بلکه به دلیل نیازهای مبرمی است که جهان امروز به آنها

تحمیل کرده است. من از یک جنبش نرم و تمدنی صحبت می‌کنم؛ یک تصرف تمدنی که ممکن است طولانی باشد، چرا که تمدن‌ها هم دیرپا و هم دیرزا هستند. این حرکت شبیه موجی در عمق اقیانوس است؛ کند اما پایدار و عظیم است؛ انقلاب اسلامی، با گروه‌های دور از خود (غیرمسلمانان مستضعف) رابطه‌ای تمدنی برقرار کرده است.

کلیدواژه این رابطه، "دعوت" است. انقلاب اسلامی، بلندترین و پایدارترین دعوت را به بشریت ارائه کرده است، این دعوت، پایدار است؛ زیرا از سرچشمه فطرت می‌جوشد. حتی مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها نیز می‌توانند تحت تأثیر آن قرار بگیرند، هرچند به طور مستقیم به آن باور نداشته باشند.

در خلاصه، انقلاب اسلامی در جامعه شیعی، به شکل دهی به امت شیعی، در جامعه سنی به ایجاد هویت مذهبی و برای مستضعفان جهان، به ارائه یک دعوت تاریخی منجر شده است؛ دعوتی به تغییر مسیر تاریخی. این دعوت، پتانسیل تمدنی عظیمی دارد.

مثالی از این دعوت، جنبش دانشجویی در دانشگاه‌های آمریکا در حمایت از مردم غزه است. در عصر اطلاعات، ظلم آشکار اسرائیل بر مردم فلسطین، فطرت انسان‌ها، به خصوص جوانان، را برمی‌انگیزد. اما نکته جالب اینجاست که چرا دانشجویان آمریکایی، شعار "مرگ بر اسرائیل" را به زبان فارسی تمرین می‌کنند؟ آن‌ها این شعار را به زبان مادری خود نیز سر می‌دهند. این امر نشان می‌دهد که فراتر از یک شعار صرف، چیزی عمیق‌تر در حال رخ دادن است، جوانان آمریکایی، مانند برخی از مسلمانان سنی که در سنین بالا شیعه می‌شوند و می‌خواهند گذشته خود را جبران کنند، می‌خواهند با پیوستن به این جنبش، به نوعی در این مبارزه تاریخی شرکت کنند. آن‌ها در تلاش برای یافتن هویت و پیوستن به یک جریان بزرگتر تاریخی هستند؛ جوان آمریکایی حس می‌کند گویی ۴۵ سال از این قافله عقب مانده است! وقتی به فارسی تمرین می‌کند بگوید "مرگ بر اسرائیل"، می‌خواهد پیامی بفرستد: "می‌خواهم زودتر به شما برسیم، می‌خواهم در خط مقدم این رویارویی باشم." یا دست‌کم این سیگنال را

به من و شما می‌دهد که "ما یک شبکه‌ایم، یک امتداد، و از هم جدا نیستیم. ما با هم این مرگ بر اسرائیل، را فریاد می‌زنیم."

شاید خود آن جوان آمریکایی به عمق این ارتباط آگاه نباشد، اما گوش جاننش به این دعوت شنوا شده است، این دعوت تاریخی، از طریق بیانی‌های رسمی ابلاغ نشده است. مثلاً حضرت آقا دو نامه برای جوانان اروپا و آمریکا نوشتند، اما برای جوانان ژاپن یا بسیاری نقاط دیگر که نامه‌ای ننوشتند، چرا آن‌ها هم به زبان فارسی "مرگ بر اسرائیل" می‌گویند؟ این یک دعوت تاریخی است که ما با عمل خود آن را به انجام رساندیم. همین ماندن و مقاومت ما در این راه، خود یک دعوت است، این ایستادگی برای کسانی که راه به این سو ندارند نیز قابل مشاهده است. مسیری که انقلاب اسلامی گشوده، دقیقاً در تقابل با مسیری است که دنیای غرب در آن گام برمی‌دارد، تصور کنید انسان غربی در یک جهت پیش می‌رود، و انقلاب اسلامی جاده‌ای خلاف جهت او ساخته است، نباید انتظار داشت کسانی که پشت به پشت هم قرار دارند، یکدیگر را ببینند. اما اکنون، عده‌ای ما را می‌بینند، گویی از آن مسیر برگشته‌اند. این بازگشت، بازگشت از یک جاده‌ی تاریخی است، یک مسیر طولانی است. این حرکت را دست کم نگیرید. این یک دعوت تمدنی ویم حرکت عظیم است. انقلاب اسلامی برای مستضعفان جهان - همان‌طور که امام در ۱۲ بهمن ۵۸ فرمودند: "شما از اینک در قامت امامت مستضعفان جهان ایستاده‌اید" - پیام دعوت فرستاده است. این پیام توسط افرادی در گوشه و کنار جهان شنیده می‌شود، کسانی که لزوماً مسلمان نبوده‌اند. این صدا را می‌شنوند، و اتفاقاً همان کسانی هستند که به طور سنتی مشتری پرو پا قرص رسانه‌های امپریالیستی جهانی، اغلب تحت مدیریت یهود و صهیونیست‌ها، بوده‌اند. آن‌ها اکنون ما را با دیدی متفاوت می‌بینند.

به عبارت دیگر، امروز دو صدای متفاوت در برابر مبنای ایدئولوژیکی که تمدن غرب را بنا نهاده‌اند، وجود دارد: یکی صدای تفکر چپ، تفکر کمونیستی-مارکسیستی. این صدا نزدیک به ۳۰ سال است که خاموش شده است. کسانی

که امروز با تفکر چپ کار می‌کنند، در بهترین حالت، نوستالژی دارند و هیچ چیز جدیدی برای ارائه ندارند: نه نشاطی تازه، نه تولیدی، نه رؤیایی، نه افقی، هر چه هست، گذشته است. اما تفکر اسلامی، با محوریت اندیشه‌های اسلامی و حضرت امام رحمه الله علیه، همچنان منبعی زاینده است؛ روز به روز آدم‌های جدید تولید می‌کند، شعارهای جدید می‌آفریند، جالب است که آخرین باری که کشورهای انقلابی آمریکای لاتین در میدان جنگیدند و کشته دادند، مربوط به حضور کوبا در آنگولا در سال ۱۹۸۸، ۳۶ سال پیش، می‌شود. این تفکر نمی‌تواند با تفکری رقابت کند که همین حالا، در جبهه اسرائیل، هر روز کشته می‌دهد! الهیات مقاومتی که ایران اسلامی تولید کرده، مولد است، روز به روز می‌سازد؛ فرمانده، سرباز، همه را به‌روز می‌سازد. این می‌تواند الهام‌بخش و حرکت‌آفرین باشد و نیازی به احیای گذشته ندارد.

من تفکر من در ماده موممایی نیست

من وقتی می‌خواهم با نسل جدیدم صحبت کنم، نیازی نمی‌بینم از چمران و همت بگویم. از حجی می‌گویم؛ کسی که هم‌سن و سالشان است، هم‌دوره آن‌هاست، او را دیده‌اند، با او زندگی کرده‌اند، قدم به قدم جلو تر بیایند، من آدم‌های به‌روز به آن‌ها نشان می‌دهم. این منبع با منبعی که آخرین سرمایه‌اش به ۳۶ سال قبل برمی‌گردد، متفاوت است، آن تفکر مجبور است قهرمانانش را موممایی کند تا هر از چند گاهی رونمایی کند. من نیازی به این کار نمی‌بینم. سید حسن نصرالله رفت، و تردیدی نداریم که در آینده‌ای نه چندان دور، کسی بهتر از او خواهد آمد. امام رحمه الله علیه رفت، و خدا آقا را به ما داد؛ امروز با داشتن حضرت آقا، هیچ احساس کمبودی نمی‌کنیم، هر آنچه نیاز داریم، در اختیارمان قرار می‌دهد: مبنا، معرفت، افق، امید، نشاط، حرکت، ما هیچ چیز کم نداریم. اکنون، تنها مکتبی که دارد برای جهان حرکت تولید می‌کند، تفکر انقلاب اسلامی است، حتی دنیای غرب هم بحث‌هایش را باید به گونه‌ای دیگر مطرح کند.

“زمان، حکایت وجود است، فلسفه‌زبانی است که عمیق‌ترین لایه‌های وجودی

انسان را قرائت می‌کند. اگر فیلسوف نظریه پایان بدهد، یعنی واقعاً پایان." در دنیای غرب، ما با نظریه‌های پایان روبرو هستیم: پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی، پایان علم، من از فیلسوفان پرسیدم معنای "پایان تاریخ" چیست؟ بهترین و همدلانه‌ترین تفسیری که شنیدم این بود: "پایان یعنی همه بالقوه‌های داخل این ظرف بالفعل شده‌اند." پس دیگر چیزی برای بالفعل شدن وجود ندارد؟ چیز جدیدی نمی‌توان تولید کرد؟ می‌گویند "خیر". پس تمام شده؛ دنیای غرب تمام شده؟ وقتی فیلسوفان آن نظریه "پایان" را تولید می‌کنند، یعنی تمام شده است، و فردا از آن من و شماست، فعلاً یک مکتب و یک تفکر مدعی است که "فردا" دارد، و آن تفکر به جزء ما نیست. هانتینگتون، این نبرد پایانی را تمدنی عنوان می‌کند و می‌گوید سه تمدن در پایان تاریخ با یکدیگر خواهند جنگید: تمدن غرب به رهبری آمریکا، تمدن کنفوسیوسی به رهبری چین، و تمدن اسلام به رهبری ایران، او معتقد است که تمدن چین حداکثر می‌تواند ضربه‌ی اقتصادی به تمدن غرب وارد کند، اما تمدن ایرانی می‌تواند ضربه‌ی فکری بزند. در عین حال می‌گوید در این نزاع پایانی، تمدن آمریکا پیروز خواهد شد؛ این قرائت هانتینگتون است. اما سؤال من این است: بر اساس همین قرائت، آخرین تمدن‌های روی زمین آمریکا، ایران و چین هستند. آمریکا خودش نظریه "پایان" داده، و چین تمام خود را در گذشته می‌بیند. تاریخ چین را بخوانید؛ چینی‌ها اصلاً آینده را ضرر می‌دانند! مانند فروید که تمدن را نشانه‌ی سقوط بشر می‌دانست، دوره‌ی قبل از تمدن را دوران نشاط زندگی بشر می‌دانست، کنفوسیوس نیز کمال و اوج تاریخ را در دوره‌ی خود می‌دید، قرن‌ها پیش! آن‌ها می‌گویند هر چه از آن دوران دورتر می‌شویم، دچار انحطاط می‌شویم. تنها تفکری که به تعبیر آقای کوربن فرانسوی دارد دعوت به آینده می‌کند - و این را به زیبایی توضیح می‌دهد - تفکر شیعه است که در هر حال دعوت به آینده می‌کند که فرمانده‌شان را زنده و حی می‌پندارند.

در تمام ملل و نحل، تنها قومی که مدعی است فرمانده‌ای دارد که زنده و بالفعل در حال مدیریت است، شیعه است. هیچ نحله‌ی دیگری این باور را ندارد.

مسیحیت می‌گوید حضرت مسیح را به صلیب کشیدند، یهود می‌گوید حضرت موسی را کشتند، کنفوسیوس می‌گوید کمال در گذشته است، تسنن می‌گوید حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هنوز به دنیا نیامده‌اند. تنها شیعه بر این باور است که امامی دارد که نه تنها امام او، بلکه امام زمین است، امام تمام آدمیان است، حجت خدا بر روی زمین است. او زنده است و بالفعل دارد مدیریت می‌کند. فعلاً هیچ جریان دیگری جز ما مدعی فرماندهی آینده نیست؛ اصلاً کسی مدعی نیست. آن‌ها نظریه‌ی "پایان" داده‌اند، آن‌ها نظریه‌ی "گذشته" داده‌اند، و ما در این میان مانده‌ایم. ما نظریه‌ی جامعه جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را داریم و با شتاب ادبیات ظهور را بسط می‌دهیم. در جلسه‌ای در قم، محضر حضرت آیت الله نجم الدین طبری بودیم و قرائت مرحوم شهید نصرالله و فرهنگ مهدویت که از جانب ایشان به حزب الله لبنان تزریق شده بود را شنیدیم. بسیار لذت بردم از اینکه چگونه این آموزه‌ی مهدویت، این اندیشه‌ی مهدویت، برای شیعه حرکت ایجاد می‌کند و الگوسازی می‌کند. غرب و دنیای جهان استضعاف شاید مفهوم انتظار را نفهمند، شاید حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نشناسند، اما این حرکت و این نشاط را می‌بینند. این برایشان شیرین است، حتی اگر هیچ تصویر دیگری نداشته باشند.

در قطار از مسکو به غازان، یک جوان یهودی هم‌کوبه‌ی من بود. در آخر سفر فهمیدم یهودی است، و خیلی هم ضد ایران بود، حرف‌های بیهوده‌ای می‌زد. اما در پایان سفر جمله‌ای گفت: "من از مردم ایران خوشم می‌آید." پرسیدم "چرا؟" گفت "مردم مقاومی هستند." ببینید، دشمن‌ترین دشمنان شما هم این سطح از مقاومت را ستودند. این مقاومت عادی نیست. تمام دنیا دارد ما را لگد می‌زند و ما همچنان هستیم. تمام استکبار جهانی دارد ما را لگد می‌زند، و حتی از دوستان جاهل خودمان، از چهار تا حاکم مسلمان نادان، داریم لگد می‌خوریم. از همسایگانی که از خودمان جدا شده‌اند، از بحرینی که از خودمان جدا شده، داریم لگد می‌خوریم، اما همچنان هستیم و به تعبیر حضرت آقا در بیانیه‌ی گام دوم، از اصولمان عقب نکشیده‌ایم. این‌ها برای دنیا جذاب است، این‌ها برای

جریان استضعاف جذاب است. مستضعف شاید به دلیل همان استضعاف نتواند صدایش را بلند کند، یا هنوز جرأتش را پیدا نکرده، شاید زبانش را پیدا نکرده است، اما وجدانش، قلبش و ذهنش، این مقاومت را می بیند، این بودن را درک می کند، حرکت را درک می کند. و به واسطه‌ی همین درک، انقلاب اسلامی در مقیاس تمدنی دارد این دعوت خود را به جهان غیر مسلمان عرضه می کند.